کارگران و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید

کمونیست

کمونیست ـ شماره ۱۲ (سال ششم) سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل) خرداد ۱۳۵۵

دربارهٔ مجاهدین خلق

در دیده‌ی ما تحولات اخیر درون سازمان مجاهدین خلق ایران بسود مارکسیسم ـ لنینیسم و پیوستن آن به صفوف جنبش کمونیستی ایران نمیتواند شادی و هواداری کمونیست های ایران را برنیانگیزد. پیش از هر چیز ما هواداری خود را از این تحولات اعلام و به رفقای مجاهد بخاطر جهشی که در جهان بینی و دیدگاه فلسفی سازمان خویش در طی یك مبارزه‌ی ایدئولوژیکی آگاهانه، انتقاد و بررسی پراتیك سیاسی و تشکیلاتی خود وجست وجوی "پایه‌های فلسفی" آنها بدست آورده اند، درود میفرستیم. گسستن سازمان مجاهدین خلق ایران از یکرشته جزمهای فلسفی و برداشت های ایده آلیستی و التقاطی از جهان و تکامل فرایندهای طبیعی و اجتماعی و پذیرش فلسفه‌ی مادی و شیوه‌ی تحلیل دیالکتیك ماتریالیستی، اعلام و تأکید بر حقانیت یگانه ایدئولوژی سراسر انقلابی، یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم، و لزوم دفاع از آن در برابر تحریفات رویزیونیسم و ایدئولوژی های بیگانه، تأکید بر ضرورت برافراختن پرچم روشن کمونیسم در جامعه و تأکید بر لزوم جد وجهد همه سویه برای "سمت‌گیری فوری و مشخص تر طبقاتی"، نه فقط در گفتار بلکه در کردار، و آنهم در کردار درآمیختن و آزمودن این "سمت‌گیری" با پراتیك واقعا توده‌ای و واقعا انقلابی "طبقات زحمتکش"، بی‌گمان بازتاب نوید بخش خود را نه تنها بر تکامل تئوریکی، سیاسی و عملی رفقای سازمان مجاهدین خلق ایران خواهد یافت بلکه درس های تازه تری را نیز برای همه‌ی کمونیست های ایران بارمغان خواهد آورد، چنانکه تا کنون آورده است. ما که خود را از جمله کوشندگان جنبش کمونیستی و انقلابی ایران و ازجمله جویندگان راه پیروزی مارکسیسم ـ لنینیسم در ایران میدانیم نه تنها به تحولاتی بدین اهمیت که تا کنون در سازمان مجاهدین خلق ایران روی داده، بلکه به تکامل آتی آن، و به آموختنی های نوینی که از این رهگذر افزوده خواهد گشت، با امیدواری می نگریم ـ تکامل آتی و جست وجوئی که البته نه فقط مربوط برفقای مجاهد بلکه به همه‌ی کمونیست های ایران مربوط میباشد، تا آنکه راه فتح و اتحاد نهضت مقتدر کمونیستی میهن ما بیش از پیش روشن گردد.

انتشار "بیانیه" اعلام مواضع ایدئولوژیك سازمان مجاهدین خلق ایران" واکنش های گوناگونی را از چند سو ولی بطورکلی از دو سوی، یکی در هواداری و یکی در مخالفت، برانگیخت. عده‌ای صرفنظر از اینکه به چه مرام و ایدئولوژی یی تعلق خاطر خود رااعلام کرده‌اند با آن روی مخالفت نشان داده و از در ستیز و تبلیغات ناروا برعلیه آن درآمدند، حال آنکه دیگران از آن با گرمی استقبال کردند. در میان مخالفان یك دسته چون گروه "خبرنامه" و "پیام مجاهد" زیرعنوان اینکه مذهب از دست رفت و مذهب را بی‌حرمت کردند به بال و پر دادن به‌عناد دیرینه‌ی خود با کمونیسم همت‌گماشته و هر ناسزا و اتهام جعلی که در چنته میداشتند نثار گذشته و حال پرافتخار جنبش کمونیستی و کارگری ایران کردند. دسته‌ی دیگر چون گروه "ستاره‌ی سرخ" نیز زیرعنوان اینکه مارکسیسم را بی حرمت کردند وغیره به آن دسته‌ی دیگر پیوسته ببهانه‌ی اینکه مبادا وحدت مارکسیست ها و انقلابیون مذهبی بپاشد کرشمه وزیبهای خود را در برابر گروهبندیهای ماهیتا بورژوا ـ لیبرالی یادشده توجیه کردند. بدیده‌ی این جریانها که تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق را تخطئه میکنند این تحولات نه تنها بحال جنبش ما زیانمند است بلکه در نتیجه‌ی یك توطئه‌ی سیاسی، که اعضای سازمان تا روز آخر از آن بی اطلاع بوده و بناگه غافلگیر شده خود را در جائی مغایر با جای پیشین دیده‌اند، بوجود آمده است. بر طبق این تصویر تحریف‌شده و مغرضانه، که اتفاقا آئینه‌ای از پیشینه‌ی سیاسی و بینش خود اینان است، چند تن مارکسیست با نقشه‌ی قبلی و با "تظاهر به پذیرش ایدئولوژی انقلابی اسلامی" بدرون سازمان مجاهدین رخنه کرده و آنگاه "بتدریج و موذیانه" ("پیام مجاهد" ـ شماره‌ی ۳۶)، باز طریق "کودتا" ("خبرنامه" ـ شماره‌ی ۴۴) و یا با ایجاد "فراکسیونی در درون آن . . . و با نقشه برای تغییر ماهیت این سازمان" ("ستاره‌ی سرخ" ـ شماره‌ی ۴۹) این سازمان را از درون متلاشی ساخته و امکانات و نام این سازمان را غصب کرده اند. البته رفتار گردانندگان گروه "ستاره‌ی سرخ" که برای خود در جنبش کمونیستی حق سرقفلی قائلند، رفتاری خلاف قاعده نیست. اینان تا کنون با پیدایش و رشد هر نیروی نوین کمونیستی به عناد برخاسته بجای تأیید و استقبال از آن، بجای آنکه آنرا دلیلی بر حقانیت کمونیسم و پیشروی موفقانه‌اش در میهن ما بدانند، بدان بعنوان خطر بزرگی بحال خود و موجودیت سیاسی (دیگر بایسته گفت زیادی) خود احساس کرده اند ـ موجودیت سیاسیی که گوئی یك دکان بقالی است. و اما گروهبندی‌هائی چون "خبرنامه" ـ "پیام مجاهد" نیز که بنوعی دیگر برای خود حق سرقفلی قائلند به سازمان مجاهدین خلق چنان برخورد میکنند که گوئی تا دیروز جزء املاك آنان بوده و اکنون چند تن "مارکسیست موذی"، بدون آنکه اقلا یك چیزی در دستشان بگذارند، آنرا از دستشان قاپیده اند.

هواداری گروهبندی های بورژوائی چون "خبرنامه" و "پیام مجاهد" از فعالیت‌چریکی در ایران در واقع نشانه‌ی امید بستن عناصر ناراضی قشرهای بورژوازی طی مدتها ساکت مانده‌ی ایران به این فعالیت ها میدوختند تا بلکه بتواند بعنوان وسیله‌ی فشاری بر هیئت‌حاکمه‌ی ایران موثر واقع‌شده دریچه‌ای را برای اظهار وجود سیاسی خود بگشاید؛ والا اگر از تعریف و تمجیدهای اینان درباره‌ی قهرمانی چریکها در کافه‌های روشنفکران لیبرال منش بورژوازی بگذریم، چندان کار دیگری که بتوان آنرا یك فعالیت‌جدی انقلابی نامید نمیکنند، و بیشتر از اصلاحاتی در چارچوب همین نظام موجود نمیخواهند، وعاقبت هم بمجرد آنکه این اصلاحات بدیده‌ی آنان صورت‌گرفت و به قشرهائی از بورژوازی حق سخن و اظهار وجود سیاسی داده شد ـ که این چیزیست که طبقات حاکمه در شرایط بحرانهای اقتصادی و سیاسی حاد باصرفه ترین نوع عقب نشینی می بینند ـ در برابر هرگونه عمل انقلابی و "خطرناك" ایستادگی خواهند کرد. شکوه‌ی آنان از پیوستن مجاهدین خلق به جنبش کمونیستی نیز اینست که آنان میترسند که این حربه و یا برگ آسی را که گویا در دستشان بوده از کنترل تخیلیشان خارج شود وآنان در شرایطی که هنوز طبقه‌ی متبوعشان به تکان جدیی درنیامده دست‌خالی بمانند. ما به این روشنفکران بورژوا ـ لیبرال میگوئیم که اگر نمیخواهند در ستیز و رودر روئی با جنبش درافتاده و از آن حذف شوند تنها یك راه دارند و آن مرزبندی با گذشته‌ی رفرمیستی و مسالمت‌جویانه‌ی خود، گذشته‌ای که هنوز پس از سالهای طولانی دیکتاتوری خونریز پهلوی حاضر بدست‌کشیدن از آن و اعلام یك مبارزه‌ی جدی انقلابی و نه مصلحتی نیستند، و پیوستن به صفوف دمکراتیسم انقلابی و اتحاد با کمونیستهاست. راه دیگر فقط سرخوردگی و شکست را بدنبال خواهد داشت. گروه‌هائی از قماش "ستاره‌ی سرخ" نیز که به جنجال گروهبندیهای بورژوائی یادشده پیوسته بدلیل گرایش خود به حرف‌شنوی از عقب‌مانده ترین جناح های نهضت میکوشند جنبش را به کف‌زدن برای هر تظلم جوئی لیبرالی و رفرمیستی در ایران و در سطح جهانی بکشانند، راه ماهیتا دیگری جز آنچه گفته شد ندارند.

برای ما کمونیست ها جنبش کمونیستی هرچه پهناورتر بهتر و برای این جنبش در هر زمینه و در هرجائی که حقانیت مارکسیسم ـ لنینیسم اثبات شود و هر دژی را که پرولتاریا فتح کند مژده‌ای تازه تر و دلگرم کننده تر است.

آیا این بسود پرولتاریاست که دمکراتهای پیگیر کمونیست شوند؟ بی‌گمان این بسود پرولتاریاست. بیهوده نیست که آموزگاران مارکسیسم چون لنین همه‌ی انقلابیون یعنی نه تنها کمونیست ها بلکه دمکرات های پیگیر را نیز به درآمیختن مبارزه‌ی خود با مبارزه‌ی پرولتاریا و پیوستن به صفوف جنبش کمونیستی و کارگری فرامیخوانند. این فراخوانی تنها یك مطالبه‌ی سیاسی بی‌ریشه و باصطلاح تبلیغاتی نیست بلکه ریشه‌ی اجتماعی آن در تجزیه‌ی دائمی لایه‌های پائینی خرده بورژوازی شهری و روستائی و پیوستن دائمی بخشها وعناصری از این لایه‌ها بصفوف پرولتاریاست ـ تجزیه و پیوستنی که در طی دهه‌ی اخیر در ایران شدت و وسعت چشمگیری یافته است. این پایه‌ی مادی و امکان عینی پیوستن نمایندگان ایدئولوژیکی و سیاسی این لایه‌ها به درآمیختن مبارزه‌ی خود با مبارزه‌ی انقلابی‌ترین و دموکرات‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی معاصر، یعنی طبقه‌ی کارگر، و پیوستن به صفوف جنبش کمونیستی و کارگری است. این درآمیختن و پیوستن بی‌گمان و بطور پرهیزناپذیری با انواع ابهامات و نارونشنی ها و حمل کردن اجزائی از ایدئولوژی و برداشتهای طبقاتی گذشته، که هنوز با پراتیك واقعا توده‌ای و انقلابی طبقه‌ی کارگر آزموده وغربال نشده و به سنجش عملی آنها با تئوری مارکسیستی گذارده نشده، همراه است ولیکن در نهایت بما رسوب آنها در کوره‌ی پر حرارت سه جریان نبرد پرولتری (اقتصادی، سیاسی و تئوریك) پالوده و پرداخته میشود. این نکته‌ی بسیار مهمی است‌که ما میتوانیم از جستجوهای تحلیلی سازمان مجاهدین خلق ایران پیرامون تحولات ایدئولوژیکی و فلسفی این سازمان در طی دهسال پراتیك سیاسی و کوشش ایدئولوژیکی، از جمله چهار سال آزمایش مبارزه‌ی چریکی شهری بر طبقات اجتماعی و شرایط سیاسی کنونی جامعه‌ی ایران و دوسال جست‌وجوی پیگیر در اجزای فلسفی جهان بینی سازمان، کند و کاو آگاهانه برای شناخت پایه‌های اجتماعی و طبقاتی آن و برپاداشتن یك مبارزه‌ی ایدئولوژیکی برای دست‌یابی به سمت‌گیری طبقاتی درست، که بطور ناگسستنی با سمت‌یابی حرکت اجتماعی آن پایه‌ها سازگاری دارد، بیاموزیم. این جست وجو وکند وکاو آگاهانه که همراه خواهد بود با جست وجو [illegible] نیروهائی که تعلق خاطر خود را به مارکسیسم ـ لنینیسم و براه پرولتاریای ایران اعلام کرده اند، بی‌گمان [illegible] ادامه دارد، و بویژه در این زمان که هنوز [illegible] از ما با پراتیك توده‌ای و مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای ایران درنیامیخته و برداشت های خویش را از تئوری مارکسیستی در عرصه‌ی جنبش این طبقه و توده‌های مردم خویش نیازموده و بسا دست‌کم باثبات نرسانیده‌ایم، برای هیچکس و هیچ جریانی از آن گریزی نیست.

در برخورد به "بیانیه" اعلام مواضع ایدئولوژیك "رفقای مجاهدین خلق ضمنا ما خود را موظف میدانیم به چند نکته‌ی اساسی که راجع بآنها نظر دیگری داریم با صراحت ولی بکوتاهی اشاره کنیم، تا بلکه بتواند بر زمینه و چارچوب نوینی که برای بحث با سازمان مجاهدین خلق ایران بوجود آمده این مسائل طرح و موضوع بررسی قرار گیرد ـ امری که بدون توجه بدان جنبش کمونیستی ما در وضع و حال پراکنده و آشفته‌ی کنونی خود نمیتواند به سروسامان برسد و به سطح کیفیتا نوینی، که با وحدت نیروهای مارکسیست ـ لنینیست و تشکیل حزب سیاسی طبقه‌ی کارگر ایران مشخص میشود، نائل آید.

یك نکته اینکه بدیده‌ی ما تحولات پس از سالهای نخستین ۱۳۴۰ در زیربنا و روبنای جامعه‌ی ایران اگرچه گامهائی فراتری بسوی سرمایه داری توسط ملاکان و سرمایه داران بوروکرات و بزرگ بوده و بنوبه‌ی خود بازتابی از حرکت‌عمومی امپریالیسم در بسیاری از کشورهای عقب مانده و وابسته است، لیکن تناقضات و تضادهای اساسی جامعه‌ی ایران قبل و پس از سال ۱۳۴۰، و مشخصا تضادهای روستای ایران، همچنان وظایف اساسا مشابهی را در دستور کار انقلابیون قرار میدهد ـ یعنی خصلت انقلاب در این مرحله همچنان بورژوا ـ دمکراسی و حل مسئله‌ی ارضی و دهقانی یك مسئله‌ی کلیدی برای دگرگونی انقلابی جامعه‌ی ایران و فراهم شدن شرایط برای پیشروی بسوی سوسیالیسم است. در روستای ایران همچنان بخش بزرگی از زمینهای زراعی در انحصار مشتی مالکان و سرمایه داران بوروکرات و وابسته بوده و همچنین بطور روزافزونی پای انحصارات امپریالیستی بروستای ایران باز شده است؛ بعلاوه کنترل انحصارگران گوناگون زمین و حکومتشان را بسر بسیاری از اراضی دهقانان باید بحساب آورد. گذشته از آن برقراری اشکال گوناگون مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی در روستاهای ایران بمثابه‌ی یك کل با رشد آزاد سرمایه داری در تناقض است. همه‌ی اینها پایه‌ی تضاد خصلتا بورژوا ـ دمکراتیك دهقانان با وضع موجود میباشد. بعلاوه تسلط امتیازات فئودالی، جنبه‌ی فئودالی سلطنت و استبداد قرون وسطائی در مناسبات روبنائی، که امپریالیسم نیز به بقا و قوام آن یاری رسانده، به دوام وضع پیش یادشده دامن میزند و بسان ترمزی در برابر رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی ایران ـ که معنائی مگر رشد سرمایه داری نمیدهد ـ عمل میکند. از اینرو تضاد میان رشد سرمایه داری ایران با عقب ماندگیهای نیمه فئودالی و ماقبل سرمایه داری و وابستگی های نواستعماری، از جمله تضاد میان بورژوا ـ دمکراسی دهقانی و خرده بورژوازی با کوششهای بورژوا ـ بوروکراتیك مالکان و حکومت در زمینه‌ی مسئله‌ی ارضی، که بر زمینه‌ی تضاد پیش یادشده رشد کرده، همچنان مهمترین تضاد جامعه‌ی ایران و طالب یك تصفیه حساب انقلابی است. برای همین ناخشنودی و اعتراض توده‌های دهقانان و خرده بورژوازی از کوششهای بورژوا ـ بوروکراتیك و نواستعماری حکومت و امپریالیستها، و همچنین مقاومت گسیختگی لایه‌های خردشده‌ی دهقانی و خرده بورژوائی در برابر آن، دارای اصالتی انقلابی و خصلتی بورژوا ـ دمکراتیك است. خود جریان چریکی نیز بازتابی از همین جریان اخیرالذکر میباشد، چنانکه در دیگر کشورها نیز همینطور بوده و هست. (خصلت انقلابی و مترقی خیزش ۱۵ خرداد نیز از همین جا مایه میگیرد). نتیجه آنکه بنابراین، طرح چنین ایده‌ای که گویا پس از سالهای نخستین ۱۳۴۰ تنها پرولتاریا برانگیزنده‌ی مبارزه‌ی انقلابی برعلیه رژیم حاکم بوده و اینکه رژیم حاکم رژیم بورژوائی است نادرست میباشد. البته تا اینجا در مضمون سیاسی ـ ولی نه در شکل تئوریك آن ـ ممکن است اختلافی را با بسیاری از تحلیلهائی که تا کنون توسط هواداران مشی چریکی عرضه شده پیش نیاورد، چه این تحلیل‌ها اگرچه تضاد اساسی جامعه‌ی ایران را با سرمایه داری (وابسته) و "بورژوازی حاکم" تصویر میکنند، لیکن در عمل ـ در مواجه با واقعیت موجود ـ درخواستها و شعارهای انقلابی بورژوا ـ دمکراتیك را از آن استنتاج کرده‌است؛ یعنی درعین اینکه در تئوری تضاد میان کوششهای بورژوا ـ بوروکراتیك مالکان و حکومت با بورژوا ـ دمکراسی انقلابی دهقانان و خرده بورژوازی بعنوان تضاد میان سرمایه و کار نموده میشود، درعمل و در مضمون سیاسی بر همان بورژوا ـ دمکراسی انقلابی تکیه شده و از حقش دفاع میشود، در برابر "بورژوازی حاکم" "مطالبات بورژوا ـ

بقیه در صفحه ۲

خاندان اشرار پهلوی: خاندان تبهکاران فاشیست و دلالان امپریالیسم

(دنباله از شماره‌ی پیشین)

رژیم تبهکار کودتا چه کرد و چه نیروهائی از سقوطش جلوگرفتند؟

با استقرار دیکتاتوری پلیسی محمدرضاشاهی در سایه‌ی کودتای خائنانه‌ی ۲۸ مرداد ۳۲ آزادی و همه‌ی حقوق دموکراتیکی که مردم دوازده سال برایش مبارزه کرده بودند، بیکباره قلع و قمع شد و میهن ما بار دیگر چون عصر تاریك رضاشاهی در ظلمات فرو رفت. محمدرضاشاه چون پدر خائنش نخستین کاری که کرد تشکیلات های کارگری و دموکراتیك را درهم شکست و صدها کارگر انقلابی، کمونیست، میهن پرستان و آزادیخواهان، از رنجبر و دانشجو گرفته تا پیشه ور و بازاری، را بزندان افکند و بسیاری را کشت و یا سر به نیست کرد، گل‌های سرسبد توده‌های قهرمان پرور ایران چون افسران توده‌ای و روزبه، مظهر آشتی ناپذیری نهضت توده‌ای ایران، را دسته دسته به جوخه‌ی تیر بست و تیرباران کرد، هزاران خانواده را داغدار کرد، کوچه و بازار را به جولانگاه شحنه‌های بدمست وعربده کش محمدرضاشاهی و آدمکشان ساواك تبدیل کرد، و دهات را بدست راهزنی و تجاوز و شرارت ورزی و فعال مایشائی ژاندارم سپرد.

محمدرضاشاه از همان فردای کودتا با یك دست به قتل و جنایت می پرداخت و با دست دیگر هر چه بود و نبود از این سرزمین توبره میکرد و پیشکش امپریالیست های آمریکائی و انگلیسی مینمود و سهمی را نیز بعنوان حق دلالی برای خود و خاندان دزد و ننگینش در بانك های سوئیس و ایتالیا بودیعه می‌سپرد ویا کاخ و ویلا می‌ساخت. بسال ۱۳۳۳، یك سال پس از کودتا، در همان زمان که دست به کشتار افسران دلیر توده‌ای دراز کرد، قانون ملی‌شدن صنعت نفت را نیز ملغی‌کرد، منابع و صنایع ایران را یکسر به دست کنسرسیوم امپریالیستی سپرد، و بعنوان پاداش دلالیش فورا به زیارت ارباب در واشنگتن دعوت شد. بانك ها و شرکت های امپریالیستی بسرعت در ایران شعبه گشودند وبا سهمی از غارت و بهره کشی از زحمتکشان را بدست‌آورد. فورا دولت ایران به پیمان تجاوزی سنتو، که بسرکردگی آمریکا و به نیابت انگلیس تشکیل شده بود، پیوست و با پیمان نظامی دوجانبه با امپریالیسم آمریکا سرنوشت ایران بدست وزارت جنگ ایالات متحده سپرده شد. امپریالیست های آمریکائی سگ خوبی را برای شکار و دوندگی و پاسبانی بدست‌آورده بودند، بطوریکه آیزنهاور رئیس جمهور وقت‌آمریکا در هنگام سفر بعدی شاه به واشنگتن در سال ۱۳۳۷ رو به شاه کرده گفت: "شاهنشاه ایران وظایف‌عظیمی برعهده دارند" ـ "وظایف‌عظیمی" که امپراطوری جرار آمریکائی در ایران خواهان انجام آنها بود چرا که "برعهده"ی چنین سگ آموخته و جراری نگذارد. آدمکشی و دزدی و دلالی و کارچاقکنی برای استعمار و دوندگی و پاسبانی برای امپریالیست های آمریکائی . . . واقعا، "شاهنشاه ایران وظایف‌عظیمی برعهده دارند" تا انجام دهند! این "وظایف‌عظیم" از همان صبح روز ۲۹ مرداد ۳۲ آغاز شد، ولی چنانکه خواهیم دید، از فردای روز خونین ۱۵ خرداد ۴۲ بود که واقعا "عظمت" یافت و اوج و شتاب و خیز گرفت.

بحران اقتصادی ـ سیاسی سالهای ۴۲ ـ ۱۳۳۹، که علیرغم خواست شاه و داردسته‌اش فرصت کوتاهی را برای استنشاق مقداری هوای آزاد به مردم داده بود و بر اثر اوج جنبش‌های کارگری، تکانهای روستائی، جنب و جوش آزادیخواهانه در دانشگاهها و مدارس و بجان هم افتادن باندهای درون هیئت‌حاکمه که هریك بنفع‌باند خود میکوشید تا از بحران اقتصادی و سیاسی موجود بهره برداری کند وغیره وغیره، پایه‌های حکومت مطلقه‌ی محمدرضاشاهی را بلرزانده، شاه را سخت ترسانده، و برای کمین گرفتن بدرون پستوهای نمناك و خزه بسته‌ی دربار خزانده بود، آمد و رفت. بسا جوش و خروش مشتاقانه‌ی مردم آمد ولی نه سازمانی انقلابی می‌بود که مارمولکهای فرصت‌طلب وعوامفریب و صرفا بازار گرم‌کنی را چون داردسته‌ی الهیار صالح و شرکاء، که با سودجوئی از بخاك افتادن دلیران دوباره از زیر خاك سر بیرون آورده و به رنگ ورشکستگی گذشته‌اشان دوباره بنای رقص و کرشمه ورزی با مرتجعین را گذارده بودند، کنار زند و زمام جنبش را بدست‌توانای خود گیرد، نه رهبرانی پاکباز و روشن اندیشی میبودند، نه ستاری می‌بود و نه حیدری، هیچکس نبود، وروزبه شهید در آرامگاهش از خشم می لرزید و به "رهبران" خودبرگزیده‌ی حزب توده، در خارجه، که بویژه پس از توطئه‌ی "پلنوم چهارم" در کنار دریای سیاه مدهوش ازلالائی خوانیهای خروشچفیست ها چرت میزدند، لعنت می فرستاد. در واقع خمینی دست تنها و در محدوده‌ی خود از هرکس انقلابی‌تر عمل کرد. مردم پا بمیدان گذارده و مصرانه میخواستند درهای این زندان تنگ و تاریك جامعه‌ی ما را، که از کف تا سقفش از کهنگی نمور و پوسیده شده بود، درهم شکنند، و این واقعیت را جوش و خروش توده‌های شهری برای آزادی و عدالت اجتماعی، عطش دهقانان برای زمین و شور و جنبش دهقانی در یکی دوساله‌ی ابتدای "اصلاحات ارضی" امپریالیستی که بشرکت ارسنجانی ـ امینی صورت میگرفت، و سرانجام طغیان عظیم توده‌های فقیر شهر و دهات اطراف برعلیه سلطنت محمدرضاشاهی و برعلیه حکومت استبداد و روند فاشیستی‌کردن حیات‌جامعه، که باپشتیبانی مشترك امپریالیسم آمریکا و رویزیونیسم شوروی و بمباشرت دربارپهلوی صورت میگرفت و آنهم فقط‌چند ماه پس از اعلام توطئه‌ی امپریالیستی ـ فاشیستی ۶ بهمن ۱۳۴۱، بخوبی نشان داد. بار دیگر مردم بدون هیچ سازمان شایسته، انقلابی و رهبری کننده‌ای به حرکت درآمدند وخود را در برابر مشتی فرصت‌طلبان و سازش جویان و حرافان کنده از توده‌ی بورژوا و خرده بورژوا دیدند، بار دیگر خود را بازیچه‌ی دست قوام‌السلطنه‌های جدید و سایر عمال امپریالیسم، که ماسك رفرمیسم بچهره زده بودند و نقش تاریخی‌شان تهیه‌ی مقدمات‌عبور از مرحله‌ی بحران و آماده کردن زمینه برای تاخت و تاز فاشیسم بوده و هست دیدند، بار دیگر تجربه کردند که چگونه رفرمیسم بورژوائی در حالیکه با یك دست ماسك رفرمیسم امپریالیسم وجناح هائی از ارتجاع‌حاکم را بر چهره‌شان محکم میکند با دست‌دیگر زمین را برای هجوم مشترك امپریالیسم و فاشیسم برعلیه خلق جارو میکند.

تاریخ معاصر ایران بارها نشان داده است‌که همیشه تاکتیك اصلاح طلبی و لیبرالیسم امپریالیستی به تجدید قوا و نیرو گرفتن نیروهای استبداد طلب و فاشیست در شرایط بحرانهای اقتصادی و سیاسی خدمت میکند. همانگونه که پاسیفیسم امپریالیسم وسیله‌ای برای تدارك جنگ و برای تازاندن میلیتاریسم است، لیبرالیسم امپریالیسم نیز وسیله‌ای برای تدارك اختناق پلیسی و برای تازاندن فاشیسم میباشد. در آن زمان نیز عملا چنین شد که در حالیکه جناحی از محافل حاکمه‌ی ایران مردم را بانواع اصلاحات و وعده‌های گوناگون راجع به آزادیهای دموکراتیك مشغول میکرد و تاکتیك لیبرالیسم امپریالیستی را برای فرونشاندن آتش خشم‌عصیانگر توده‌های مردم در اوضاع و احوال بحران میازمود، ماشین دولتی استبداد پهلوی چرخ‌های زنگ‌زده‌ی خود را روغن میزد، پیچ های هرزشده‌اش را محکم میکرد و خود را برای یك تعرض همه جانبه تر، گسترده تر و نقشه مندتر برعلیه مردم ایران و جنبش آزادی ایران آماده میکرد. در این زمان لیبرال‌بورژواهای مفلوك و دستجات کف‌زن آنان از صفوف‌خرده بورژواهای بالای شهر نشین نقش سوپاپ اطمینان را بازی کردند، تا پیش از آنکه کار آن یکی‌ها تمام نشده واین یکی‌ها برای هجوم آماده نشده‌اند، دیگ بخار خشم و ناخشنودی مردم سر نرود. "رهبران" "خود برگزیده"ی حزب‌توده نیز که در کنار دریای سیاه فارغ از بند و بست های خائنانه‌ی خود در "پلنوم چهارم" "کذائی و توطئه‌هائی که برای‌فریب انقلابیون ایران و ساخت و پاخت با ارتجاع ایران چیده بودند، پیچ رادیو را گرفته، بساط عوامفریبی مطبوعاتی را گسترده، سیل هواداران گمراه بازمانده‌ی‌خود را با روغن تازه جاافتاده‌ی خروشچفیسم چرب میکردند، تا برای امیدهای [illegible] و توهمات بورژوا لیبرالها و هوادارانشان به داردسته‌ی امپریالیستی کندی پایه‌ی تئوریك بسازند، برای "واقع بینی" "امپریالیست ها و اصلاحات" "از لحاظ عینی" فلان آنها هورا بکشند، برای "چپ" تر کردن لیبرالها جنبش پراکنده‌ی کمونیستی و انقلابی تازه بحال آمده‌ی ایران را، که هنوز گرد وغبار اپورتونیسم گذشته و رخوت پاسیفیستی سالهای کودتا را از خود نزدوده بود، بزیر بال رویزیونیسم خروشچفی کشانند، و همراه با لیبرال ـ دموکراتهای بورژوا فریاد "اصلاحات" امپریالیستی "آری"، "دیکتاتوری" امپریالیستی "خیر" در دهند، و آخر هم چون بهرحال دیکتاتور خود اصلاحات را بدست‌گرفت از خیز آن "خیر" هم گذشته برای دیکتاتور هم آری بگویند!

دستهائی که بدفاع، کمك و تحکیم استبداد پلیسی و فاشیسم محمدرضاشاهی برخاست

نخستین سالهای ۱۳۴۰ برای ارتجاع جنایتکار ایران بطور کل و برای داردسته‌ی مزدوران و آدمکشان پهلوی بطوراخص، سالهای حساسی بود. بحران اقتصادی و سیاسی در جامعه، شدت نارضایتی های توده‌های عظیم مردم ایران، وجود شکافهای بارزی در وحدت دستجات ارتجاعی و هیئت‌حاکمه‌ی ایران و تناقضات درون هیئت‌حاکمه‌ی امپریالیستی ایالات متحده وغیره، همه [illegible] مهمی برای دشمنان مردم ایران بحساب‌آمده و حتی پس از سرکوب‌خونین قیام توده‌ای ۱۵ خرداد ۴۲، برای مرتجعین حاکم وقت میبرد تا صفوف‌خود را بگرد گروه ضربتی خود، یعنی اشرار مزدور و آدمکش پهلوی، تجدید وحدت داده و از کمکهای بی‌شائبه‌ی امپریالیست های آمریکائی، که خود نیز گرفتار تناقضات مشابهی بودند، متحدا سود برده بکار اندازند. سلطنت ننگین و برخون نشسته‌ی پهلوی برای تثبیت دوباره‌ی موقعیت خود واقعا نیازمند خدمات رفرمیسم و اپورتونیسم سازش جویانه از داخل و کمك مرتدانه از سوی نیروهای دیگری در خارج بود که از آنان در این اوضاع تزلزل آمیز بین‌المللی بی‌جهت بیم میداشت. در عرصه‌ی داخلی، ما از خدمات بورژوا ـ لیبرال‌های مفلوك، که از خیزش توده‌های مردم بیش از جست و خیز فاشیست ها و مستبدین پهلوی می‌هراسیدند ـ چنانکه با ترشروئی بقیام پانزده خرداد نگریستند ـ یاد کردیم و نیز دیدیم که چگونه عمال و جاسوسانشان در جنبش کمونیستی و کارگری بیاری "رادیو پیك" ندایشان را در گوش توده‌های محروم این سرزمین فرو میخواندند. لیکن بزرگترین پشتیبانی خارجی، که تمام ترك خوردگی های درونی ارتجاع داخلی و اربابان آمریکائی و انگلیسیشان را بنفع محمدرضاشاه پر کرده بهم چسباند و حرکت فاشیستی و استبداد طلبانه‌ی داردسته‌ی محمدرضاشاه خائن وجلاد را در اوضاع و احوال هنوز تثبیت نشده‌ی نخستین سالهای ۱۳۴۰ از هرگونه دلغدغه و بیمی از سوی دیپلماسی بین‌المللی وارهانیده و حتی برای تسریع و تقویت‌آن آمپول خود را در آن فرو کرد، از سوی همسایه‌ی شمالی، از سوی داردسته‌ی خروشچف ـ پادگورنی ـ برژنف ـ کاسیگین مرتد بود.

رویزیونیسم خروشچفی که از پس از درگذشت استالین، بر حزب و دولت شوروی چیره شده و در داخل شوروی راه همراهی با بورژوازی و در مقیاس جهانی راه همراهی با بورژوازی بین‌المللی را در پیش گرفته بود، و از هر لحاظ با منافع‌جنبش کارگری جهانی و جنبش‌های آزادیبخش خلقهای ستمدیده‌ی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین راه‌عناد و دشمنی را برگزیده بود، اکنون خود را برای فرود آوردن یك ضربه‌ی کاری بر مردم ایران و بر خواست ها و آرزوهای خلق‌های تشنه‌ی آزادی میهن ما آماده مییافت. داردسته‌ی مرتدان رویزیونیست شوروی با سلام و صلوات‌کوشی سردمداران خائن‌آن، خروشچف، پادگورنی، برژنف و کاسیگین و دیگران، با همه‌ی قوا به طرفداری از شاه خونخوار ایران و بساط ننگین سلطنت پهلوی برخاستند، از طرح های امپریالیسم آمریکا زیر نام "انقلاب سفید" که بمباشرت دربار پهلوی اجراء خواستی‌گشت بدفاع بلند شدند، قیام برحق و آزادی جویانه، ضدسلطنتی و ضد استبدادی توده‌های زجردیده‌ی مردم ایران را در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ همزبان و همدهان با اشرار آدمکش پهلوی و جاسوسان سیا و عمال ساواك ایران بعنوان "بلوای ارتجاع سیاه" و "غائله‌ی مرتجعین" کوبیدند، دست یاری بسوی خاندان ننگین پهلوی دراز کردند، برایش قراضه دکان ذوب‌آهن را بعنوان "یك خواست ملی مردم ایران" گشودند ـ تا از یکسو روکشی بر خیانت ها و جنایات ارتجاع محمدرضاشاهی پرداخته باشند و از سوی دیگر سر خود را در غارت‌جمعی امپریالیست ها از نفت وگاز ایران وارد کنند. بدست این ارتجاع میلیون‌ها دلار وام و میلیون‌ها دلار سلاح و افزار آدمکشی دادند، و در مجامع بین‌المللی برای دیپلماتهای مزدور پهلوی کف زدند و برای استبداد فاشیستی سلطنت‌خونین پهلوی تبلیغات براه انداختند.

عناصر و دستجات ضدکمونیست، ضد شوروی، و ضد انقلابی که در همان فردای درگذشت استالین بزرگ در سال ۱۹۵۳ بمباشرت گروه خروشچف قدرت را در سرزمین شوراها قبضه کرده، دسته دسته عناصر مارکسیست ـ لنینیست و کارگران انقلابی را از حزب و دولت تصفیه کرده و تا سال ۱۹۵۶، یعنی تا برگزاری کنگره‌ی بیستم حزب (نخستین کنگره‌ی رویزیونیستهای شوروی) وضع تثبیت شده‌ای را برای خود در حزب و ارگانهای دولتی بهم زدند، معلوم بود از چه قماشی اند و سیاست خارجیشان برای مردم ایران، که ۲۵۰۰ کیلومتر با آنان مرز مشترك داشته و لذا در مدار تأثیرات مستقیم، فوری وعظیمی از سوی آن همیشه بوده و هستند، چه تأثیرات فاجعه باری تواند داشت. تأثیرات سوء سیاست خارجی خروشچفیست ها بر جنبش و جامعه‌ی ما در واقع از همان فردای درگذشت استالین، یعنی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، که آنان توانسته بودند بمقامات بالای حزبی و دولتی بخزند، آغازیدن گرفته بود، و این در برخورد صلح جویانشان به رژیم کودتاگران فاشیست و کشتارهای پیاپی مزدوران پهلوی از کمونیست ها و آزادیخواهان ایران، تشویق و یاری رساندن به تئوریزه کردن اپورتونیسم مفرط رهبران "دنبال آب‌خنك" حزب‌توده و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در خارجه و استفاده از آنان برای توطئه‌چینی برعلیه حرکت انقلابی و اصیلی که از بطن جنبش متلاشی شده‌ی توده‌ای ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد راه بسوی شکوفائی میگشود، جلوه گری میکرد. لیکن این تأثیرات سوء در سالهای آغازین ۱۳۴۰، یعنی از همان اوان توطئه‌ی امپریالیستی ـ فاشیستی بهمن ماه ۱۳۴۱، واقعا صورت‌یك فاجعه را یافت.

خون‌هائی که توده‌های زجردیده و فقرزده‌ی ایران در خرداد ۴۲ بزمین ریختند، تنها برای نشاندادن خواری، زبونی و بزدلی رفرمیست ها و سازشکاران بومی، که سالها رهبری خود را بر جنبش آزادی مردم ایران تحمیل کرده بودند، نبود! این خون‌ها ماسك عوامفریبی و تزویر داردسته‌ی غاصب رویزیونیستهای شوروی را نیز که در آن روزهای خونین خرداد ماه یکسر به ستایش ارتجاع سفاك محمدرضاشاهی پیوسته به قیام برحق خلق ما دشنام دادند، بیکباره درید و نشان داد که دیگر به همسایه‌ی شمالی نتوان اعتماد کرد زیرا دیگر معتمدین در آنجا بر سر کار نیستند. دیگر از رادیو مسکو صدای گرم و شورانگیزی که از جنبشهای دادخواهانه‌ی خلقهای آذربایجان و کردستان‌دفاع میکند بگوش نمیرسد، بلکه زوزه‌های شومی شنیده میشود که چون خفاشان تنزاری بر دادخواهی های خلقهای محروم ما پوزخند میزنند و قیام مردم را بباد دشنام میگیرند. دیگر آن ندای بجوش آورنده‌ای نیست‌که تشبثات دربار محمدرضاشاهی را برای احیای دیکتاتوری خونین رضاشاهی محکوم میکرد، به آنانی‌که بر سر گور این عنصر نفرین شده‌ی جنگ ضدفاشیستی دسته گل می نهادند اخطار میکرد و مردم ما را به توطئه‌های درپس پرده‌ی امپریالیسم جرار آمریکائی که در پس همه‌ی نقشه‌های فاشیستی در کشور ما بود میآگاهاند، بلکه اکنون قهقهه‌های مستانه‌ای بود که بر سر میزهای شامپانی و ودکای روسی، در پس هر جامی که بسلامتی پسر رضاخان قلدر و دسته‌ی اشرارش سر میکشیدند، درمیدادند، بروی قبر رضاخان گل می انداختند، دیپلمات ها و فرستادگانشان در برابر محمدرضاشاه تا کمر سر خم میکردند و بنفع توطئه‌های نواستعماری و فاشیستی امپریالیسم آمریکا در ایران، که زیر نام "انقلاب سفید" انجام میشد، تبلیغات براه میانداختند. دیگر شمال آن تکیه گاه امید انگیزی نبود که بدست‌فدائیان آذربایجان و کردستان پنهانی اسلحه میرساند و در شرایط‌عقب نشینی یا شکست‌آنانرا در آغوش خود پناه میداد، بلکه اکنون زرادخانه‌ای بود که برای ارتجاع محمدرضاشاهی توپ و تانك میساخت، بدست کودتاگران ۲۸ مرداد و سرکوبگران ۱۵ خرداد ساز و برگ و جنگ‌افزار میرساند و پناهندگان سیاسی چون قبادی را در صورت شنیدن کوچکترین اعتراضی به خیانت های رویزیونیسم تحویل سلاخان پهلوی میداد و یا خود آنانرا به زندانهای جدید التأسیس در سیبریه و نقاط دیگر می‌افکند. اکنون از آنجا نه دیگر ندای شورانگیز لنینیسم بلکه خش خش پای تزاریسم بگوش می‌رسید.

تأیید توطئه‌ی امپریالیستی ـ فاشیستی بهمن ماه سال ۱۳۴۱ توسط داردسته‌ی خائن وغاصب حاکم بر شوروی، یعنی تأیید طرح هائی که زیر نام "انقلاب سفید" بنا به تمایل و اشاره‌ی امپریالیست های آمریکائی و بمباشرت مستبدترین، دست نشانده‌ترین و فاسدترین محافل هیئت‌حاکمه‌ی ایران بسرکردگی دربار پهلوی اجراء خواستی گشت، و پس از آن نیز همصدا شدن با ارتجاع مزدور پهلوی در دشنام دادن و کوبیدن خیزش توده‌ای ۱۵ خرداد، و سپس یاری رساندن به رفع مشکلات مالی و اقتصادی هیئت‌حاکمه‌ی تبهکار و منفور ایران و شرکت در تسلیح محمدرضاشاه جلاد مردم ایران، واقعا شوخی نبود. این خاك پاشیدنی بود به چشم توده‌های زجردیده‌ی ایران، دشمنی آشکاری بود با آرزوها و خواستهای بحق مردم ایران که سالها توسط دودمان سیاه پهلوی و امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی لگدمال و بخون کشیده شده بود، همدستی خائنانه و بدنهادانه‌ای بود با دسته‌ی آدمکشان پهلوی که تا آنروز با سلاحهای آمریکائی و انگلیسی و بلوك غرب بجان مردم ما میافتادند و امروز در ارتکاب فجایع خویش از سلاح های ساخت‌کارخانجات شوروی نیز برخوردار گشته بودند.

ارتجاع محمدرضاشاهی اکنون از پشتیبانی و کمك داردسته‌ی‌اعتصاب شکنان و خائنان شوروی، که از راه لنینیسم دوری جسته و رد پای تزارهای روس و لیاخوف‌جلاد را دنبال میکردند، برخوردار میبود و خواه ناخواه وضع‌خود را در عرصه‌ی مناسبات بین‌المللی باثبات‌تر و خیال خود را راحت‌تر می‌یافت. از این پس تزارهای از گور برخاسته‌ی شوروی، که خود را در جلد سوسیالیسم و هواداری دروغین از لنین پنهان کرده بودند، تقریبا از هر کاری که این داردسته‌ی فاشیستی باصطلاح ایرانی در ایران، در منطقه ودردنیا میکرد و میگفت دفاع کردند، و بدنبال آنان نیز همکیشان دست‌آموز و دنباله روهایشان در کشورهای باصطلاح سوسیالیست مجارستان، بلغارستان، چکسلواکی، لهستان وغیره به مداحی و تعریف و تمجید از محمدرضاشاه جلاد و طرحهای نواستعماری امپریالیستهای آمریکائی و ایادیشان در ایران، و بعد هم داخل شدن و شرکت در غارت دسته جمعی میهن ما و بهره کشی از زحمتکشان ما برخاستند. وراجی درباره‌ی اقدامات باصطلاح مترقی رژیم محمدرضاشاهی و جار زدن راجع‌به سیاست باصطلاح مستقل و ملی ایادی روبه صفت امپریالیسم آمریکا در ایران و تبلیغ و تأیید اقدامات تبهکارانه و فاشیستی اشرار مزدور پهلوی در منطقه و در خلیج فارس تحت عنوان اقداماتی در "دفاع از حاکمیت ملی" و "ضد امپریالیستی" و غیره و خلاصه چاپ کردن رگلام های گوناگون سیاسی و دیپلماتیك بنفع دستگاه خونین محمدرضاشاهی بسرعت در صفحات مطبوعات شوروی و بلوك رویزیونیست و دنباله روی وی و در گفتارهای رادیو مسکو جای گرفت، و بهمان سرعت نیز بدست رهبران فاسد و بی‌شخصیت حزب‌توده، نیز، که اکنون دیگر هم برای "اصلاحات" شاه و هم برای خود شاه و دیکتاتوری خونینش "آری" میگفتند، به صفحات نشریاتی از قبیل "مردم" و "مجله‌ی دنیا" و به گفتارهای سخیف رادیوی "پیك ایران" "راه یافت".

در طی این سالها، در سراسر جهان تنها در دوجاست که کمونیست ها و میهن پرستان ایرانی را برای سالهای دراز به زندان میافکنند، به تبعید می‌فرستند و یا احیانا سر به نیست میکنند، و این دوجا یکی ایران محمدرضاشاهی است و دیگری شوروی خروشچفی ـ برژنفی! آیا خبری دردناك‌تر از این میتوان بدست‌آورد که در حالیکه اشرار مزدور پهلوی برای تازاندن اسب استبداد و فاشیسم در ایران دسته دسته انقلابیون و آزادیخواهان را به زندان میافکنند و وسائل نابودیشان را فراهم میکنند، در سرزمینی که روزی پناهگاه انقلابیون و میهن‌پرستان ایران میبود، در سرزمینی که طبقه‌ی کارگر و مردم ما تحقق آمال و آرزوهای خود را می‌دیدند، در کشور شوراهای سابق، پناهندگان سیاسی توده‌ای را تحت‌پیگرد وحشیانه قرار دهند و انقلابیون صادقی را که حاضر نیستند با رویزیونیسم خروشچفی و مشاطه گران سلطنت‌طلب کمیته‌ی مرکزی حزب‌توده بیعت کنند به زندان اندازند، در زیر شکنجه‌های جسمی و روحی قرار دهند، تبعید گردانند و یا گاه چون قبادی تحویل دژخیمان رژیم پهلوی

بقیه در صفحه ۲

به پیش در جهت وحدت رزمنده کمونیستهای ایران

www.iran-archive.com

نقدی بر رســالــه ...

دوازده ساله" خود وسیع‌ترین، بزرگترین و ثابت‌ترین بخش این جنبش و دربرگیرنده" جنبش کارگری و کمونیستی ایران است (و حال آنکه کمیته مرکزی عضو مرده ایست که از این هستی بجای‌مانده، اینکه بعدا روح رویزیونیسم خروشچفی بر آن دمیده شد، بحث دیگریست) . اگر چنین نبود، اگر حزب توده صرفا یك سکت اپورتونیستی نظیر باند خلیل ملکی یا تروتسکیست های کشورهای‌دیگر میبود، خاطره" اپورتونیسم آن لازم نبود سینه‌ها را پر درد سازد .

کتاب "تحلیلی از خط مشی ..." متأسفانه از این وظیفه" جدا ساختن عضو بیمار از پیکر سالم و مداوای بیماری برای نجات بیمار و پالودن جنبش گذشته برای دور ریختن زائده‌های آن و گرفتن و گواریدن فرآوردهای سالمش – از این وظیفه" مهم بررسی تاریخ درمی‌ماند؟ دست‌آوردهای جنبش را کفاره" فدیه" طرد ساختمان رهبری اپورتونیسم حزب توده میسازد . مارکسیست – لنینیست های ایران در برابر طبقه" کارگر وظیفه‌ای پیچیده‌تر و دشوارتر از این بعهده دارند . تحلیل لنین را از انترناسیونال دوم بیاد بیاورید! حزب بلشویك شوروی درباره" مارکسیسم مجاز چگونه قضاوت نمود مائو؟ آیا جنبش و خیزش وسیعی که حزب توده دوازده – سیزده سال نماینده‌اش میبود یکباره محکوم است، چون اپورتونیسم حزب توده بر آن مسلط گشته بود؟ با الهام‌گیری از ماتریالیسم تاریخی و با کوشش پاکدلانه و فروتنانه برای گواریدن مارکسیسم – لنینیسم در بررسی‌های تاریخی، طرد کامل اپورتونیسم حزب توده و بقایای آن پابپای جذب مواریث مثبت و انقلابی جنبشی که حزب کالبد آن میبود ممکن است و خواهد شد .

ولی پذیرفتن نتیجه گیریها و احکام نادرست نویسنده" ما راهبر به هدف نامبرده نیست :

ما بنوبه" خود با نویسنده موافقیم که حزب توده نه تنها پیش از کنگره" دوم (سال ۲۷) حزب مارکسیستی – لنینیستی نبود بلکه بعد از آن نیز نتوانست بچنان حزبی تبدیل شود و دلیل ما در این گفته عمده کردار سیاسی آن حزب میباشد و نیز اینکه مبارزات درونی آن حزب بتشکیل یك هسته" نیرومند کمونیستی که حزب را دگرگون و بحزب پرولتری مبدل سازد و یا از بدنه" حزب جدا شده پرچم مارکسیسم – لنینیسم انقلابی را پیشاپیش طبقه" کارگر ایران برافرازد، نگردید . میدانیم که جستن چنین هسته‌ای در خارج از حزب نیز پاك بیهوده است؛ که این حزب توده بود که مبارزترین و آگاه‌ترین عناصر طبقه" کارگر را در بر میگرفت؛ که حزب در سالهای ۳۲ – ۱۳۲۷ قریب صد هزار عضو و طرفدار میداشت؛ که برگذشته‌ترین و فداکارترین عناصر رزمنده‌ای که از جنبش کارگری و توده‌ای ایران بوجود آمده بودند در حزب توده جای میداشتند؛ که هدف توطئه‌های فاشیستی ارتجاع و امپریالیسم مشخصا حزب توده می‌بود؛ که پیش از اینکه توطئه" پانزده بهمن بصحنه آید و حزب غیرقانونی و مشمول قانون سیاه ۱۳۱۰ اعلام شود آمریکائی ها علنا از فعالیت آزادانه" آن حزب ابراز خشم و سینه درانی میکردند؛ که سازش نسبی میان حزب توده و رژیم دکتر مصدق بعد از توطئه" نهم‌اسفند سبب گشت که امپریالیست های نامبرده دکتر مصدق را متهم بهمکاری با "کمونیست ها" و بازگشتن دست آنها در سیاست ایران بنمایند و بعد از رفراندم نوزدهم مرداد ماه ۱۳۲۸ ایزنهاور در لاس‌وگاس مدعی شود که مصدق بیاری "کمونیست ها" در رفراندوم پیروز شده و بنابراین ما حق داریم برای سرنگون ساختن رژیم او دست بکار شویم . با همه" اینها نویسنده میگوید :

> "... جنبه" مترقی حزب توده فقط در سالهای اولیه یعنی فاصله میان ۲۵ – ۲۰ حقیقت دارد و پس از آن بویژه از کنگره" دوم ببعد، حزب با تصفیه" خود ازعناصر مترقی از یك حزب دموکرات – خرده بورژوازی مترقی بیك حزب خرده بورژوازی اپورتونیستی – ارتجاعی تبدیل میشود و حتی جنبه" مترقی اولیه" خود را نیز از دست میدهد ..." (ص ۲۴۵)

حکم نقل شده در بالا در حقیقت پاسخی است که نویسنده باین سئوال میدهد :

> "آیا حزب توده پس از سال ۲۷ بیك حزب کارگری مارکسیستی تبدیل گردید ؟ "

گرچه ما حزب توده را بواسطه" اینکه هیچگاه نتوانست خود را از اپورتونیسم بپیراید و بحزب مارکسیست – لنینیست بدل شود، چنین نمی‌شناسیم، ولی مسلما بحکم واقعیات تاریخی نمیتوانیم قضاوت نویسنده را درباره‌اش بپذیریم . علاوه بر حقایقی که ذکر شد و همگی دلیل بر بطلان حکم کلی نویسنده درباره" ماهیت "اپورتونیستی – ارتجاعی "حزب توده" است، حکم مذکور سه سئوال مشخص را – ۱) درباره" مخالفان رهبری اپورتونیست حزب توده، ۲) مجموعه" فعالین و توده" حزبی، ۳) آن نیروی مخالفی‌که موجب گشت مقابله" آن با رهبری حزب توده جریان "اپورتونیستی – ارتجاعی "را در حزب تثبیت نماید – برمی انگیزد، که بهر سه" آنها نویسنده کم و بیش جواب گفته است و درست بودن هرسه جواب شرط لازم برای صحت حکم مذکور میباشد .

۱– نمایندگان جریان انقلابی در درون حزب توده که در صورت بیان عقاید انتقادی‌خود را با ابای مستبدانه" سران حزب و مانورها و بایکوت آنها مواجه میدیدند (مانند اپریم – آلاشور و رفقای او) در این وضعیت چه وظیفه" تاریخی بعهده داشتند ؟ آیا میبایستی در حزب مانده بهمکاری با آن در انتظار مساعدشدن فرصت بپردازند، یا اینکه از آن خارج شده مصممانه در مقابل آن ایستاده آشکارا با اپورتونیسم سران حزب مبارزه کنند؟ در انتخاب هر یك از دو راه چه شرایطی را میبایستی در نظر گرفته ملاك تصمیم گیری قرار دهند؟ خود نویسنده باین رشته از سئوالات کلا چنین جواب میدهد :

> "... آندو راهی که برای اپریم و رفقای او و بطورکلی برای عناصر مترقی و انتقادی حزب معین میشود، حاکی از یك واقعیت – چه میتوان گفت – شکنجه دهنده و تلخی است این همان دو راهی معروفی بود که حزب تمام افراد آگاه و باشرف را که نمیخواستند تن بانحرافات و خیانت های آن نسبت به مشی صحیح و انقلابی بدهند، همیشه در مقابل آن قرار میداد : یا افتادن در دامن ارتجاع و امپریالیسم یا سازش با اپورتونیسم حزب و دنباله روی از آن . که هر دو راه بنابودی‌افراد بعنوان یك انقلابی منتهی‌میشد، هردو راه بفساد و تباهی افراد منجر میشد . هر دو راه بخیانت نسبت‌به نهضت انقلابی و مردم – خواه آگاهانه و خواه غیرآگاهانه منتهی میشد ."

نویسنده سپس در یك طرف خلیل ملکی ها و انورخامه‌ایها را نام میبرد که "صرفنظر از ضعف ها و اشتباهات شخصی‌خودشان" بدست رهبران حزب توده بدامن دشمن افکنده و در مقابل ملت قرار داده شدند و در طرف دیگر روزبه‌ها و مبشری‌ها را که "بجای اینکه بصورت‌عبدالکریم قاسم ها درآیند" بدست دشمن اسیر و نابود شدند . (نقل‌قولها از ص ۲۷۰) نویسنده در صفحه" بعد این را نیز میگوید :

> "... ولی علیرغم تمایل شما و ارتجاع – کسانی باقی ماندند که نه تسلیم مشی اپورتونیستی شما شدند و نه در دامن ارتجاع افتادند ..."

ولی باید گفت بحث بر سر اینگونه کسان که در میان توده و درمجموعه" جنبش البته از آنها یافت میشود و خواهد شد، نمی‌باشد؛ این کسان پراکنده نمیتوانستند منشاء اثری بشوند؛ بحث بر سر آنهائی است که در جریان اصلی نهضت میتوانستند و توانستند بمثابه" نیروئی عرض وجود کنند .

وقتی‌که بدلیل پیش گفته از اینگونه کسان اخیرالذکر صرفنظر کنیم می بینیم نویسنده تصویری بس تیره و سهمگین و نومیدکننده از وضع جنبش کمونیستی ایران پیش چشم خواننده رسم کرده است؛ کمونیست های ایران نه راه پیش دارند و نه راه پس . آیا چنین وضعی در هیچ کجای دنیا میتواند وجود داشته باشد؟ در ایران هنگامیکه یك مبارزه" ضد امپریالیستی وسیع باابتکار خود توده‌ها و با حداقل تشکّل بیرون از حزب توده جریان دارد، چگونه میشود که این حزب توده، بعنوان یك جریان تصفیه شده و تثبیت شده" "اپورتونیستی – ارتجاعی" چنان سلطه‌ای بر روح و مغز توده‌های آگاه و مبارز بهم زند که حتی اگر رزمندگان پلنگ آسائی مانند خسرو روزبه بر آن شوند که با آن سر ناسازگاری در پیش گیرند در سرازیری خدمت بارتجاع سرنگون گردند؟ آیا از تصویری که نویسنده رسم نموده است این نتیجه حاصل نمیشود که هر نوع کوشش در راه ساختن حزب کمونیستی محکوم بناکامی و بنابراین غیرممکن بود؟

ما هم تصدیق میکنیم که در آن زمان هر نوع کوشش برای تشکیل حزب‌کمونیست در خارج از حزب‌توده و بدون پاسخ برابطه" آن با مجموعه" حزب و علیرغم حزب توده، محکوم بناکامی و انحراف‌بود. این بدان معنا نیست‌که ما حزب توده را همان حزب کمونیستی میدانیم . خیر، بلکه بدان معنا هست‌که آن محمل وصدفی که نطفه" حزب کمونیست آینده را در خود می پرورانید حزب توده بود . اپورتونیسم حزب توده تغذیه و رشد این جنین را سخت دشوار ساخته بود، معذلك کلیت حزب توده در بر گیرنده و پرورنده" این جنین بود . کودتای بیست و هشتم مرداد و ضربات ناشی از آن موجب گردید آن جنین سقط گردد و حزب نوین کمونیستی ایران بوجود نیاید .

۲– ولی نویسنده" رساله که گوئی برای افشا و طرد اپورتونیسم حزب توده شیوه‌ای جز کشتن بیمار برای معالجه" آن، جز نفی کامل نهضت کارگری و کمونیستی ایران نمی‌شناسد، برای‌آنکه حکم کلی خود را توجیه نماید، از مخمصه" گریزناپذیری که عناصر انقلابی و کمونیستی حزب توده را در آن قرار میدهد و از حکم مردودیتی که درباره" آنها صادر میکند نیز پا فراتر می نهد و توده" حزبی را بفراموشکاری، گوسفند صفتی، تعصب کورکورانه و آمادگی برای جنگیدن در صف ارتجاع متهم میکند .

در تشریح مانورهای رهبری حزب توده در جریان کنگره" دوم چنین میگوید :

> "... ضمنا توده" حزبی و مردم نیز فراموشکارند واغلب امور را فراموش میکنند ..." (ص ۲۶۵)

و درباره" روش دستگاه رهبری نسبت‌بامر انتقاد و انتقاد از خود (صص ۲۹۹ و ۳۰۰) :

> "همین روش متقابلا در توده" حزبی اثر گذاشته و آنها را نیز افرادی خودخواه، لجوج و مغرور بارآورده بود که بهیچوجه زیر بار حرف‌حساب نمیرفتند ..."

و باز(ص ۲۹۹) :

> "... در مورد نخستین و مهمترین شرط انتقاد وانتقاد از خود، یعنی وجود شعور وآگاهی انقلابی درتوده" حزبی باید گفت‌که آنها در نتیجه" سالها تربیت‌غلط که زیر نظر دستگاه رهبری صورت‌گرفته بود افرادی بی‌اطلاع، متعصب و دنباله رو بار آمده بودند، بطوری که با وجود مشاهده" واقعیات‌عینی و برخورد با آنهمه آثار وعلائمی که تماما دلیل بی‌اعتباری وغلط از آب درآمدن شعارها، خط مشی‌ها و پیش بینی های حزب در عمل بود، آری با همه اینها باز فریب تعبیر و تفسیرها و سفسطه‌های رنگارنگ آنرا میخوردند و تا سرحد سقوط و شکست قطعی از آن پیروی مینمودند، حال آنکه اگر وضع غیر از این بود، محال بود دستگاه رهبری بتواند در مدتی باین طولانی براه‌فساد و خیانت آمیز خود ادامه دهد ..."

آری، وضع‌غیر از این نشد زیرا کسانیکه از تئوری مارکسیسم – لنینیسم بهره ور بودند مانند شما نسبت بتوده‌ها و رابطه‌ای که میان توده و رهبری موجود است اینگونه از بالا و با بی‌مهری و تحقیر در ذهن خود برخورد مینمودند؟ بتوده‌ها آنقدر نزدیك نتوانستندی شد که رازکردارهای آنها را دریابند، که آنها را نیك بشناسند تا بتوانند دانش وآگاهی خود را در خدمت‌آنها بگذارند .

و در توصیف‌کردار حزب‌توده در دوره" نهضت نفت :

> "تا آنجا که مربوط به مبارزه با بورژوازی ملی و سمبل آن دکتر مصدق – که در حقیقت‌سمبل جنبش انقلابی ما در آن دوران میباشد – بود، تا آنجا که مربوط بکارشکنی در راه تکامل نهضت و اخلال در صفوف آن بود، حزب‌توده روشی کاملا قاطع و فعال داشت که براستی اعجاب انگیز بود : تظاهرات ۲۳ تیر، ۱۴ آذر و ۸ فروردین را براه می انداخت، اعتصاب طویل المدت چندین هزارنفری در مؤسسات دولتی – که مایع‌عمده" درآمد ملی را تشکیل میدادند، براه می انداخت، قرضه" ملی را تحریم میکرد، حلقه" محاصره" اقتصادی امپریالیسم را تنگتر و محکمتر میساخت، توده‌های حزبی و طرفداران آن در چنین جریاناتی دارای روحیه‌ای کاملا انقلابی بودند، بزیر تانك میرفتند، سینه" خود را سپر گلوله می‌ساختند، نمونه هائی از قهرمانی و شجاعت از خود بروز میدادند، وغیره ." (ص ۳۰۱)
>
> "ولی زمانیکه پای دفاع از نهضت، پای دفاع‌جانانه از منافع‌ملی ما، پای مبارزه" بی‌امان با امپریالیسم و دشمنان داخلی به میان میآمد، در حوادثی مانند ۳۰ تیر، نهم اسفند، ۲۵ مرداد و ۲۸ مرداد، حزب غافلگیر میشد، توده" حزبی روحیه خود را می‌باخت (البته بقول دستگاه رهبری) ... (ایضا)

در دو پاراگراف‌بالا، اولا ادعای نویسنده در مورد حوادثی چون ۲۳ تیر و نهم اسفند و سی‌ام تیر و تحریم قرضه ملی از جانب‌حزب‌توده نادرست میباشد؛ ثانیا معارضه" حزب توده با دولت دکتر مصدق بمثابه" یك نیروی ارتجاعی با "سمبل جنبش انقلابی ما" ناروا گوئی عظیمی است که باید در تحلیل مشخص‌از کلیت نهضت نموده شود . ولی در اینجا منظور مشخص ما نشان دادن خشم و بی اعتقادی و تحقیریست که نویسنده بتوده" حزبی ارزانی میدارد .

نکته" جالب اینست‌کسی که هیچ نوع‌حرکتی از ناحیه" مارکسیست – لنینیست ها و عناصر انقلابی درون و بیرون حزب توده را برای تدارك و بنیان گزاری حزب‌طبقه" کارگر ممکن نمی‌شناسد و بتوده‌های حزبی نیز بدینگونه می‌نگرد و این هر دو نظر را بعنوان دلیل بر صحت‌حکم قاطع‌خود درباره" ماهیت "اپورتونیستی – ارتجاعی "حزب‌توده" ارائه میدهد و با محکمی و حرارت در این باب‌سخن میگوید، باز معتقد است‌که امکان بنیان گزاردن حزب طبقه" کارگر در دوره" مورد بحث‌موجود بوده است .

باری، نویسنده" ما در کوشش ستودنی خود برای طرد اپورتونیسم حزب‌توده، متأسفانه یکی از اصول مهم مارکسیسم – لنینیسم را در بررسی های تاریخی زیر پا میگذارد و آن انکار نقش توده‌ها در ساختن تاریخ و کم بها دادن بآنها و حتی محکوم‌کردن آنها میباشد . این همان کور کردن چشم هنگام زیر ابرو برداشتن است‌که خودش بعنوان مثال ذکر نموده .

۳– سئوال سوم ما چنین بود که اگر حزب‌توده با آنهمه وسعت‌وعظمت نسبی خود و با آنکه تنها سازمان سیاسی‌ئی بود که کارگران مبارز ایران را به مقیاس وسیع در بر میگرفت – اگر چنین حزبی از سال ۲۷ ببعد بیك جریان "اپورتونیستی – ارتجاعی " بدل گشت، یك چنین تغییری به چنین مقیاس وسیع چگونه ممکن بود بوجود آید؟ مسلما "منافع‌طبقاتی " رهبری خرده بورژوائی حزب، صرفنظر از اینکه نویسنده آنرا ناصحیح ترسیم نموده است،باز نمی‌تواند دلیل این تغییر باشد . ناچار باید بهم‌آرائی طبقاتی و جریان سیاسی درون جامعه" ایران و بیرون از حزب توجه کرده آنرا مورد تحلیل قرار دهیم و ببینیم این چه نیروی سیاسی بود که لزوم معارضه با آن حزب توده را بیك جریان " اپورتونیستی – ارتجاعی" تبدیل نمود و از این تحقیق باید دو هدف را دنبال کنیم : اولاء نسبت به‌جنبش دموکراتیك و ضد امپریالیستی ملت ایران بر رویهم آگاهی و دانش بهم زنیم وآنرا بر رویهم مورد تحلیل انتقادی بر مبنای واقعیات‌تاریخی قرار دهیم . هرآینه حزب توده بخشی از این جنبش میباشد، وگرنه اپورتونیسم دستگاه رهبری آن قادر نمیشد چنین لطمه به نهضت وارد کند . ثانیا و در رابطه با تحلیل کلیت جنبش بهتر و مشخص تر میتوانیم عناصر اپورتونیستی حزب توده را از اجزاء درست و مبارزه جویانه" آن سوا کنیم .

ولی نویسنده" "تحلیلی از خط مشی ..." گوئی اصلا فکر نمی‌کند که چنین کاری برای پیروزی آینده" نهضت لازم است . او باین اکتفا میکند که نقش حزب توده را به "کارشکنی در راه تکامل نهضت و اخلال در صفوف‌آن" محدود نماید و با شعار دادن که دکتر مصدق "در حقیقت‌سمبل جنبش انقلابی‌ما درآن دوران میباشد" موضوعی باین شگرفی را – لزوم تحلیل انتقادی از کلیت جنبش را– ماست‌مالی میکند . چنین خطائی از جانب یك مارکسیست – لنینیست مبارزه جو کمتر قابل اغماض است . نویسنده" رساله در مقابله دادن حزب‌توده با جبهه" ملی، این‌آموزش اساسی لنینی، یعنی تحلیل مشخص از شرایط مشخص،را ابدا رعایت نمی‌کند، تا جائیکه از این گفته" دکتر مصدق به سران حزب‌که "از من دیگر کاری ساخته نیست، خودتان هر کار میخواهید بکنید" چنین دلیل میاورد که گویا مصدق برای مقابله با کودتا حاضر به همکاری با حزب‌توده شده بود !! حقیقتا باید گفت‌که نویسنده در مقابل نسلهای آینده که تشنه" دانستن حقیقت – تمامی حقیقت – درباره" گذشته" جنبش میباشند به مسئولیت‌خود چندان توجه نمی‌کند، وگرنه از حزب‌توده و جبهه" ملی باین سادگی دو نیروی متضاد ارتجاعی و انقلابی نمی‌ساخت .

حزب‌توده و جبهه" ملی – جبهه" ملی برهبری دکتر مصدق در جریان مبارزات انتخاباتی دوره" شانزدهم در سال ۱۳۲۷ بوجود آمد و مبارزه با دیکتاتوری (مخصوصا رزم‌آرا) وکمپانی نفت جنوب (سپس شعار ملی‌شدن صنعت نفت) دو شعار عمده" آن‌بوده، ولی پی‌ریزی "تشکیلاتی "جبهه در سال ۱۳۲۵ در جریان انتخابات‌رسوای قوام السلطنه – شاه و سپس در درون مجلس پانزدهم هنگام مطرح شدن مقاوله نامه" قوام – سادچیکف درباره" تشکیل شرکت‌مختلط نفت‌ایران و شوروی وحتی پیش از آن، شده بود .

تشکیل چنین جبهه‌ای مرکب ازعناصر گوناگون بدنبال اولین ناکامی پرولتاریای ایران در ایجاد حزب‌لنینی طبقه" خود میسر گشت . تشکیل یك جبهه" متحد ملی وظیفه" مرکزی حزب طبقه" کارگر برای انجام دادن انقلاب دموکراتیك نوین و در نتیجه درهم‌شکستن قدرت‌سیاسی فئودالها و سرمایه‌داری بزرگ و امپریالیسم انگلیس وآمریکا بود . نویسنده" "تحلیلی‌ازخط مشی ..." بروشنی نشان داده است‌که حزب‌توده حزب‌طبقه" کارگر نبود و از آنجائی‌که با تشکیل این حزب مانع‌عظیمی در راه حزب طبقه" کارگر بوجود آمد، جبهه" متحد ملی مورد‌نظر نیز نمیتوانست و نتوانست‌بوجود آید .

قیام مسلحانه" خلق آذربایجان، درحقیقت پاسخ قاطعی بود که پرولتاریا و توده‌های سراسر ایران به مشی اپورتونیستی‌حزب توده، از لحاظ سیاسی، میدادند . ولی این قیام بجای آنکه بخدمت‌جنبش سرتاسری ایران درآمده آنرا بمرحله‌ای بالاتر برساند، متأسفانه خود را در چهارچوب‌خود مختاری محدود ساخت. بعلاوه در آذربایجان نیز رهبری قیام را شخصیت مبارز و باسابقه‌ای چون پیشه وری بعهده داشت، فرقه" دموکرات درغیاب‌حزب‌کمونیستی طبقه" کارگر برای خودش یکنوع‌جبهه" ملی بود، حتی فراخ تر از حزب‌توده . بمدت‌یکسال آذربایجان درحال قیام بسر میبرد وچون از درون به‌عمق دادن آن و از بیرون بگسترش بسراسر ایران اقدام نشد بسرنوشت‌حتمی خود بدست‌ارتجاع و امپریالیسم دچار گشت .

قیام آذربایجان نه تنها از لحاظ برنامه خود تجزیه طلبانه نبود، از لحاظ سیاسی و تاریخی بخش پیشتاز و جدا نشدنی از جنبش سرتاسری ایران بود . متأسفانه رهبران قیام آذربایجان بنحو کنکرت باین حقیقت توجه نکردند و بصورت‌تدابیر برنامه‌ای و سازمانی بدان جامه" عمل نپوشاندند . از طرف‌دیگر حزب‌توده نیز نه تنها آمادگی برای پیروی از نمونه" آذربایجان نمیداشت بلکه با کمال قوا علیه چنین اندیشه‌ای مبارزه میکرد . باین ترتیب میتوان گفت که نهضت سرتاسری ایران بر اثر فقدان ستاد رهبری کننده و واقعا انقلابی، که مشکلات آنرا حل و اکثریت‌عظیم ملت ایران را بدور قیام‌آذربایجان و کردستان متحد نماید، علاوه بر بی‌ارادگی دچار یك نوع تجزیه و جدائی نیزگشته بود .

اوضاع پیش‌گفته بتنهائی عامل بزرگی برای تقویت جبهه" ارتجاع و امپریالیسم بود، ولی عامل دیگری هم بر آن افزوده گشت : در شرایطی که نهضت ما بر رویهم از یك رهبری فعال و انقلابی که جسورانه بانگیزش توده بپردازد محروم می‌بود تبلیغات شدید ضد شوروی و ضدکمونیستی با تهمت‌تجزیه طلبی بر قیام آذربایجان آمیخته گشت و قشرهای میانی ایران را دست‌کم دچار حیرت و تردید گردانید . بر این وضعیت باید دلبستگی عمیق توده‌های ایرانی به وحدت‌ملی بخاطر دفاع در برابرتعرضات‌امپریالیستی را که صد سال مبارزه با استعمارگران تزاری و انگلیسی بودیعه نهاده بود، و همچنین توطئه" "نهضت‌جنوب" را که بدستیاری امپریالیستی طرح ریزی شده بود، افزود .

باین ترتیب زمینه برای موفقیت‌عوام‌فریبی عظیم قوام السلطنه کاملا فراهم گشته بود . بر اثر نبودن یك رهبری فعال و روشن بین انقلابی که وحدت و استقلال ملی ایران را بشیوه" مبارزان گذشته" ایران (خاصه آذربایجان) در سایه" مبارزه" بی‌امان علیه ارتجاع داخلی و امپریالیست های انگلیسی وآمریکائی تضمین نماید، شعار های دروغین قوام السلطنه جا افتاد . هنگامیکه ارتجاع ایران نقاب فریب‌را بدور افکنده و چنگال و دندان خونخوار خود را بر پیکر آذربایجان و کردستان قهرمان فرو میبرد و بدنبال آن حزب توده در زیر ضربات آن دچار آشفتگی و شکست گردید، وسپس چون آن انتخابات قلابی دوره" پانزدهم تحت‌عنوان "انتخابات آزاد" مردم را از کمترین امکان دموکراسی محروم ساخت،نهضت ملت ایران که گرچه سخت شکست‌خورده بود ولی هنوز ریشه‌های نیرومند و سالم خود را نگهداشته بود، در بی‌سرپرستی مطلق بسر میبرد .

اعلام جبهه" ملی گرچه در سال ۲۸ صورت‌گرفت ولی زمینه" آن در شرایط وصف‌شده" فوق فراهم گشته بود . از خصایص‌غم‌انگیز دوره" دوازده ساله" ایران یکی این بود که با آغاز فعالیت جبهه" ملی در صفوف نهضت جدائی افتاد . در دوره" یکساله" قیام آذربایجان و کردستان حزب‌توده لااقل در روزنامه‌های خود از آن پشتیبانی مینمود و در حقیقت نقش مهمی در رسانیدن صدای نهضت آذربایجان وکردستان در جاهای دیگر ایران بازی کرد . ولی در دوره‌ای که از سال ۲۸ ببعد شکل گرفت و منجر بتشکیل جبهه" ملی گردید، دو بخش جنبش خصمانه در مقابل هم موضع‌گیری مینمودند و تنها از شکست‌توطئه" نهم اسفند ۱۳۳۱ بود که این خصومت اندکی کاهش یافت تا آنجا که در رفراندوم مرداد ماه ۱۳۳۲ حزب‌توده فعالانه از دکتر مصدق پشتیبانی نمود .

اکنون باید دید این جبهه" ملی که برهبری دکتر مصدق بمیدان مبارزه قدم نهاد چگونه جبهه‌ای بود و در سیاست داخلی وخارجی چه مشی‌ئی را تعقیب‌میکرد . منتقدان مارکسیست – لنینیست‌حزب‌توده تا کنون بیك جانب قضیه، یعنی مشی اپورتونیستی حزب‌توده، پرداخته و در این کار نیز دچار یك جانبگی و قضاوت‌سطحی و تعصب‌ورزی گشته‌اند . اینگونه برخورد برای زدودن جنبش کمونیستی ایران از اپورتونیسم حزب‌توده بهیچ‌روی سودمند نمیباشد . بجانب‌دیگر قضیه، یعنی تحلیل مشی سیاسی جبهه" ملی، منتقدان مذکور ابدا توجه نکرده‌اند . این رفقا بی‌آنکه دست‌به تحلیل تاریخی زده باشند، از یکسو شکست‌جنبش را تا آنجا که بصفات‌سازشکاری و تسلیم طلبی بورژوازی ملی مربوط است امری عادی و طبیعی تلقی میکنند و چنان بتلخی حزب‌توده را سرزنش و نفرین می‌کنند که گوئی بآنچه خود درباره‌اش میگویند – که حزب توده حزب‌طبقه" کارگر نبود – از ته قلب اعتقاد ندارند . و از سوی دیگر همواره جنبه" "انقلابی" بورژوازی ملی را با مشی "ضدانقلابی" حزب‌توده برابر هم می‌نهند، و این همان کاریست‌که نویسنده" "تحلیلی از خط مشی ..." کرده است .

در بررسی خط مشی جبهه" ملی لازم است‌بسوابق سیاسی عناصر تشکیل دهنده" آن که نقش‌های مؤثری در سیاست رژیم دکتر مصدق بازی کرده‌اند، دقیقا توجه شود . اگر چنین شود معلوم خواهد شد ضدکمونیست و ضدشوروی (آندوران) بودن نقطه" اشتراك همگی آنان منجمله دکتر مصدق بود . این مشی ضدکمونیستی و ضدشوروی یکی از خصوصیات برجسته و ثابت جبهه" ملی در تمام دورانی بود که جبهه" مذکور تحت‌حمایت‌توده‌های ایرانی در دستگاه قدرت‌حاکمه شریك گردیده بود . تنها در چند ماهه" آخر دولت دکتر مصدق بود که اولیاء دولت مذکور تحت‌فشار محاصره" اقتصادی امپریالیست‌ها و به پیشگامی اتحاد جماهیر شوروی‌استالینی مجبور شدند باقداماتی جهت‌بهبود روابط اقتصادی میان ایران و شوروی تن دردهند . روزنامه‌های باختر امروز، شاهد،و نیروی سوم، از ارگانهای برجسته" تبلیغات‌ضد شوروی و انواع اتهامات بی‌پایه و ساختگی علیه اتحاد شوروی (آندوران) بودند .

"سیاست موازنه" منفی" دکتر مصدق آن دروازه" نیمه تاریکی بود که سیاست‌ضدشوروی همراه با تهمت های بی اساس بر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آن زمان از لای آن وارد صفوف‌نهضت ضد استعماری ملت ایران گشت . ثانیا برای ملتی که صدسال بخاطر حفظ استقلال خود مبارزه کرده بود و اکنون مرحله" دیگری ازآن مبارزه را تدارك میدید مسأله" موازنه،اعم از "مثبت" یا "منفی" نمیتوانست‌مطرح باشد . مسأله‌ای که برای آن مطرح بود راندن امپریالیسم از ایران بود و سیاست‌خارجی منطبق با این هدف برقرارکردن محکم‌ترین روابط با اتحادجماهیرشوروی سوسیالیستی آن زمان در عین حال خلع‌ید از امپریالیست های انگلیسی وآمریکائی بود . "موازنه" منفی" و "بیطرفی" در آن شرایط تاریخی که امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان صف‌آرائی عظیمی از نیروهای فاشیستی و ارتجاعی را در مقابل نیروهای دموکراتیك و سوسیالیستی که اتحاد جماهیر شوروی آن زمان در پیشاپیش آن قرار داشت تدارك می‌دید – "موازنه" منفی" و "بیطرفی" در چنین شرایطی چه معنی توانستی داشت؟

با اتکاء به چنین سیاستی بود که ارگانهای جبهه" ملی حزب‌توده و فرقه" دموکرات آذربایجان را "بیگانه پرست" مینامیدند و قلع و قمع قیام آذربایجان مورد تأیید کامل آنان قرار گرفت . هنگام نهضت نفت نیز جبهه" ملی بر مبنای همان سیاست بود که حملات و تهمت های خود را حواله" حزب توده مینمود و نه به مقتضای مبارزه" ضد امپریالیستی و یا بواسطه" سیاست اپورتونیستی حزب‌توده .

موضوع دیگر که باید مورد بررسی قرارگیرد سیاست جبهه" ملی بود نسبت‌بامپریالیسم آمریکا و جستن ریشه‌های این سیاست . هنگامی که انتخابات دوره" شانزدهم آغاز میشد امپریالیسم آمریکا چنگالهای خود را بر سراسر شئون ایران فرو برده بود و تضادهای اولیه‌ای که میان امپریالیست های انگلیسی و آمریکائی و مخصوصا نوکران ایرانیشان از شهریور ۲۰ ببعد موجود بود عمدة بنفع امپریالیسم آمریکا در حل شدن بود و امپریالیسم انگلیس میرفت تامانند امپریالیست‌های دیگر تحت‌سیادت‌امپریالیسم آمریکا درآید . در مسأله" ملی‌کردن نفت و خلع‌ید از کمپانی نفت‌جنوب نیز گرچه مردم مستقیما با امپریالیسم انگلیس روبرو بودند لیکن روشن بود و بزودی هم روشن شد که با کارتل بین‌المللی، که تحت‌کنترل‌انحصار جهان‌آمریکائی است،سر وکار پیدا خواهند کرد . بنابراین میان درگیری با استعمارگران انگلیسی وآمریکائی فاصله" زمانی‌چندانی موجود نبود .

با همه" اینها برخورد جبهه" ملی و دکتر مصدق نسبت بامپریالیسم آمریکا چه بود؟ درست است‌که جبهه" ملی برخلاف ادعای بی‌ریشه و مبتذل حزب‌توده "جناح آمریکائی هیأت‌حاکمه" نبود، ولی آیا همین کافی است‌که بنویسنده" مارکسیست – لنینیست "تحلیلی‌ازخط مشی ..." امکان دهد که دکتر مصدق – و در نتیجه جبهه" ملی‌او – را "سمبل مبارزات‌ضد امپریالیستی ملت ایران" خوانده، این شعاردهی را بعوض تحلیل و بررسی‌حقایق تحویل نسلهای آینده بدهد؟

در زمینه" برخورد جبهه" ملی بامپریالیسم آمریکا نیز رفتار دولت دکتر مصدق و محتویات ارگانهای جبهه" ملی از باختر امروز و شاهد و نوشته‌های خلیل ملکی بخوبی گواهی میدهد که از نظر جبهه" ملی امپریالیسم آمریکا نه تنها دشمن‌عمده" استقلال ملی وآزادی ما نبود، بلکه قدرتی بود که ایران از "کمك"های آن برای "عمران" داخلی و مخصوصا در مقابل "دشمن خارجی" یعنی اتحاد جماهیر شوروی آن زمان ایران میتوانست‌برخوردار گردد .

در زمینه" سیاست‌داخلی جبهه" ملی نیز لازم است‌چند نکته را یادآوری نمائیم که هسته" مرکزی آن نگرش و مشی اساسا ضدتوده‌ای و ضدکارگری جبهه" ملی و دکتر مصدق میباشد و در همکاری جبهه" ملی با دستگاه شاه و ارتش تا بهنگام توطئه" نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ ادامه یافت . نویسنده" رساله" موردبحث که انتظار میرود میان خود وعناصر ارتجاعی مانند خلیل ملکی ها و بقائی‌ها مرزبندی محکم نموده باشد، در مورد "حوادث" ۲۳ تیر، ۸ خرداد، و سی‌ام تیر مانند خود آنها تهمت های آنها را بجای حقایق تاریخی تحویل خواننده میدهد، درصورتیکه خود حسین مکی که گفتنیهایش در یکی از شماره‌های پیش از سی‌ام تیر (شاید ۲۸ تیر) ۱۳۳۱ کیهان مندرج است‌که حوادث خونینی از قبیل ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ را مربوط بتوطئه" پنهانی شاه و ستاد ارتشش میداند؛ برخلاف ادعای نویسنده شرکت وسیع توده‌های حزبی در تظاهرات‌خونین سی‌ام تیر نیز در صفحات‌جراید آن زمان (مثلا کیهان) ثبت‌گشته است .

از پاسخ هائی که بسئوال سوم داده شده بطور خلاصه میتوان چنین نتیجه گیری کرد :

۱– مقابله دادن حزب‌توده و جبهه" ملی بمثابه" دونیروی متعارض که یکی ضد انقلابی و دیگری انقلابی باشد نه تنها خطای فاحشی است بلکه اهانتی بزرگ به‌جنبش انقلابی ایران میباشد و بطرد اپورتونیسم حزب‌توده نیز کمك نخواهد کرد .حزب توده بخش مهم و نیرومندی از نهضت‌ضد امپریالیستی ایران بود وحتی در دوره‌ای که رهبری حزب دکتر مصدق را مورد حملات سخت و ناروا قرار میداد نیز در کلیت نهضت تأثیرات مثبت‌گذاشته، منتهی این تأثیرات مثبت بواسطه" اینکه حزب فاقد جهان بینی و مشی پرولتری میبود، تصادفی و فرعی بود .

۲– جبهه" ملی و رژیم دکتر مصدق بعنوان بخشی از نهضت‌ضد امپریالیستی ایران باید از لحاظ سوابق سیاسی‌اعضاء" مؤثر آن وسیاستها و کردارهایش مورد تحلیل و بررسی انتقادی قرار بگیرد، تا کلیت‌حقایق نهضت آشکار گردد و به تحلیل جنبش کمونیستی ایران نور تازه بیفکند .

۳– بر جبهه" ملی کلا مشی ضدکارگری و ضدکمونیستی سلطه" نیرومند و باسابقه‌ای میداشت . بعلاوه این جبهه فعالانه از گسترش مبارزه" ضد امپریالیستی مردم ایران بامپریالیسم آمریکا جلوگیری مینمود . توده‌هائی که تحت‌تأثیر تبلیغات‌جبهه" ملی‌قرار گرفتند تنها پس از کودتا چشمانشان فرصت باز شدن یافت . واضح است‌چنین جبهه‌ای را نماینده" مبارزه" ضد امپریالیستی و انقلابی ملت ایران خواندن از جانب مارکسیست – لنینیست ها بهیچوجه قابل بخشش و اغماض نمیتواند باشد .

درباره" مجاهدین ...

دموکراتیك طرح میگردد و برعلیه "رژیم بورژوائی" انقلاب بورژوائی فراخوانده میشود! پرولتاریا نیز بلحاظ مضمون سیاسی مبارزه‌ی انقلابی در این مرحله در واقع بر همین بورژوا – دموکراسی بنیادین دهقانی – خرده بورژوائی تکیه میکند، لیکن تصور مخدوشی از آن بدست نداده، و تفاوت میان این مبارزه و مبارزه‌ی سوسیالیستی را در نظر میگیرد . این امر نه تنها وی را از لغزش در مبارزه‌ی کنونی بلکه از مخدوش شدن مبارزه‌ی آینده‌اش نیز برحذر میدارد، و این درست اهمیت‌تصحیح تصویر تئوریکی یادشده را نشان میدهد .

نکته‌ی دیگر اینکه اگرچه "تنها ایدئولوژی و حزب‌طبقه‌ی کارگر است‌که میتواند یك مبارزه‌ی طبقاتی علیه امپریالیسم وعلیه بورژوازی حاکم را بدرستی رهبری کند" ولی این ضرورت تنها مربوط به سالهای پس از ۱۳۴۰، که گویا تضادهای اساسی‌سیستم موجود دیگر از مقوله‌ی تضادهای اساسی "سیستم تولید بورژوائی" بوده و این"سیستم جدید" به ایدئولوژی پرولتاریا در ایران "عینیت تاریخی" داده است، نمیشود . در اینجا بحث‌بر سر ماهیت و نتیجه‌ی تحولات سالهای ۴۰ نیست بلکه بر سر "عینیت تاریخی" و ضرورت رهبری "ایدئولوژی و حزب‌طبقه‌ی کارگر" در جامعه‌ی ایران میباشد . این یك واقعیت است‌که بر اثر تشدید فرایند خرد شدن اقشار بینابینی و افزایش سریع‌صفوف‌پرولتاریا، و همچنین بنیادین شدن مطالبات و مبارزه‌ی قشرهای وسیعتری‌از مردم، هم بر وزنه و نقش پرولتاریا در جامعه افزوده شده و هم اینکه پایه‌ی عینی وسیعتر و فراهم‌تری برای غلبه‌ی مارکسیسم – لنینیسم در جامعه بوجود آمده است . لیکن ضرورت رهبری پرولتاریا در انقلاب ایران، بعنوان تنها طبقه‌ای که از طریق ایدئولوژی و حزبش قادر به رهبری پیروزمندانه‌ی مبارزات طبقاتی و ملی است، نه فقط در حال حاضر بلکه در گذشته نیز موجود بوده است و "عینیت تاریخی" یا پایه‌ی عینی این ضرورت نیز از همان زمانی که جامعه‌ی ایران به مدار سرمایه‌داری جهانی امپریالیستی پیوست و در نتیجه انقلاب ایران به جزئی از انقلاب‌جهانی دنیای سرمایه‌داری – یعنی انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی – تبدیل شده وجود داشته است . بعبارت‌دیگر "عینیت‌تاریخی" ایدئولوژی وحزب پرولتاریا در جامعه‌ی ما و ضرورت رهبری آن یك عینیت‌تاریخی – جهانی است و به‌اعتبار وجود همین عینیت نیز میباشد که "تأثیر پذیرفتن از فرهنگ انقلابی جهانی و مبارزات انقلابی سایر نقاط‌جهان تحت‌رهبری ایدئولوژی پرولتاریا و دیگر اشکال روبنائی نفوذ فرهنگ مارکسیستی در میهن ما امکان وجود" پیدا کرده است . انقلابهای پیروزمند دموکراتیك و سوسیالیستی تحت‌رهبری پرولتاریا در چین، آلبانی، ویتنام،کره وکامبوج، یعنی در کشورهائی که از لحاظ رشد سرمایه‌داری از وضع‌کنونی جامعه‌ی ایران نیزعقب‌تر بوده‌اند، و این واقعیت‌که انقلاب این کشورهاتنها تحت‌رهبری پرولتری بود که توانست به سرانجام پیروزمند خود برسد، دال بر صحت‌گفته‌ی ماست؛ والا باید گفت‌که رهبری ایدئولوژی وحزب‌طبقه‌ی کارگر در این کشورها اصلا ضرورت عینی نداشته است، که البته با تجربه و تاریخ در تضاد است .

اهمیت‌تصحیح استنتاج نادرست مورد بحث البته تنها در این نیست‌که تحلیل و ارزیابی نادرستی را راجع به‌علل اساسی شکست‌جنبشهای انقلابی و مبارزات‌دموکراتیك و ملی مردم ایران بدست میدهد (چه با این تفصیل درگذشته بورژوازی و طبقات غیرپرولتری نیز قادر به رهبری پیروزمندانه‌ی انقلاب میبوده‌اند)، بلکه بویژه اهمیت‌آن در آینده‌ی کار است‌که بیشتر روشن میشود . زیرا اگر درحال حاضر چندان خبری نیست و ممکن است‌آشفتگی در اذهان نیافرینند، ولی فردا زمانیکه بورژوازی و پرولتاریا وارد حرکات‌سیاسی خود شدند و بورژوازی ملی چه در هیئت‌خود و چه بمباشرت‌خرده بورژوازی باز همچون گذشته در کوشش خویش برای نشستن بر مسند رهبری جنبش دموکراتیك و ملی گوی سبقت‌را از پرولتاریا درربود وحتی گامهائی هم‌جریان مبارزه را بجلو برد و شرایط ماهیتا مشابهی با اوضاع‌گذشته پیش آورد، این توهم ممکن است‌برای مبارزان ایجاد شود که شاید هنوز "عینیت تاریخی" بحد کامل رشد نکرده و بورژوازی نیز امکان رهبری پیروزمندانه‌ی نبرد دموکراتیك و ملی کنونی را از کف‌نداده است . چنین آشفتگی‌یی، که زمینه‌ی عینی آن تزلزل و توهمات اقشار بینابینی خرده بورژوائی در شرایط تکان سیاسی بورژوازی ملی و بالا گرفتن رقابت میان دو طبقه‌ی بورژوازی ملی و پرولتاریای ایران بر سر سرکردگی جنبش است، با داشتن چنین استنتاجات‌تئوریکی نارسائی محمل مناسبی بدست میاورد، و بدینسان نفوذ آن در جنبش کمونیستی و کارگری، پرولتاریای ایران را از مبارزه‌ی فعال و "لجوجانه" برای کسب رهبری نهضت‌بازمیدارد .

از اینها که بگذریم، مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی مشی چریکی است . بدیده‌ی ما در زمینه‌ی آن برداشت از مبارزه و برنامه‌ی عملی که در نهضت‌ما به مشی‌چریکی یا چریکی‌گری معروف‌شده است بیشك تجدید نظرها و شك و تردیدهائی بوجود تواند آمد، که بازتابی از شکاف در پایگاه طبقاتی و اجتماعی این مشی در شرایط رشد دوحرکت و تکان اجتماعی و سیاسی در دو طبقه‌ی پرولتاریا و بورژوازی ملی ایران است . یعنی این تجدید نظرها و شك و تردیدها درعین حال که بازتابی ازگرایش قشرهائی ازخرده بورژوازی زیر سرکوب به امیدبستن به حرکت‌بورژوازی است بازتابی ازگرایش‌بخشی دیگر به حرکت پرولتاریا، و پرولتریزه شدن کامل عناصری از آنها در مبارزه‌ی کارگری، نیز میباشد . بر طبق این دوگرایش خواه ناخواه در صفوف‌جریان چریکی در ایران نیز تجدید نظرهائی در این دو سمت، که یکی در مطابقت‌با نوع مبارزه‌ی بورژوائی بوده و دو دیگر در مطابقت‌با نوع مبارزه‌ی پرولتری است، بوجود تواند آمد . روشن است ما درحالیکه با تجدید نظر اول مخالف‌بوده و باید برعلیه آن مبارزه کنیم با تجدید نظر دوم موافق هستیم و باید به هواداری ازآن برخیزیم .

از اینرو ما با این نظر رفقای مجاهدین خلق مبنی بر "سمت‌گیری فوری و مشخص تر طبقاتی" سخت موافقیم.رفقای مجاهد مینویسند: "هر تغییر تکاملی در استراتژی مبارزه" مسلحانه و ارتقاء هر مضمون سیاسی و اجتماعی ... میباید درجهت‌جدیدی از سمت‌گیری فوری و مشخص‌تر طبقاتی ... صورت‌گیرد." ما میافزائیم‌که این تغییر تکاملی و این ارتقاء، هرآینه اگر با سمت‌گیری مشخص تر طبقاتی – طبقه‌ی کارگر – همراه باشد و تکیه‌گاه خود را توده‌ی زحمتکش قرار دهد،عاقبت شکل و نیز برداشت‌خود را از مبارزه‌ای که بیانی ازاین‌سمت‌گیری‌نبود،درهم شکسته و شکل و برداشت‌مناسب آنرا بدست‌خواهد آورد .

برداشت‌خرده بورژوازی سنتی از مبارزه‌ی مسلحانه – ببیان رفقای مجاهد – بعنوان "تنها شکل دفاعی ممکن"، بعنوان "دفاعی که غریزه" طبقاتی او بطور‌خودبخودی در مقابلش قرار میدهد"، برداشتی است‌که خواه ناخواه نمیتواند متکی بر طبقه‌ی معینی باشد، بلکه‌بر اجزاء" قشرهای رو بتلاشی متکی بوده،در مبارزه‌ی منفرد و تن بتن گروهیهای چریکی روشنفکران با حکومت متبلور است . حال آنکه پرولتاریا غلبه برطبقات‌حاکمه را درگرو اقدام طبقه یا طبقات‌مترقی جامعه دیده و مبارزه‌ی مسلحانه را شکل نهائی مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی انقلابی برای تسخیر قدرت حاکمه می‌بیند و بناچار در مبارزه‌ی انقلابیش بر نیروی تدارك یافته‌ی

بقیه در صفحه ۳

پیروز باد جنگ انقلابی خلق ظفار – مشعلدار جنبشهای ضداستعماری خلیج

درباره‌ی مجاهدین ۰۰۰

جمعی خویش و متحدینش تکیه میکند . از اینرو پرولتاریا نمیتواند در درک سیاسی و اجتماعی خویش از تکامل جامعه با خرده بورژوازی تفاوت داشته باشد ، نمیتواند در برداشت خود از مبارزه‌ی مسلحانه بطور اخص و از مبارزه بطور کلی با خرده بورژوازی سنتی درحال تلاشی و تك و پو متفاوت باشد ، بی‌آنکه در پراتیك و در برنامه‌ی عملی که پیش میگیرد تفاوت کیفتا نوینی را مطرح سازد .

از اینرو ، این گفته‌ی رفقای مجاهد که "تردیدها و تجدید نظرطلبیهای جدیدی که امروز در سطح جنبش نسبت به استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه " ، که باید از آن همان عملیات چریکی شهری را فهمید ، "ابراز میشود" بازتابی از گرایش بسوی بورژوازی است ، حد اعلا میتواند دارای اعتباری نسبی باشد ، یا درستتر گوئیم ، فقط بیان نیمی از حقیقت است . نیم دیگر حقیقت آنست که این "تردیدها و تجدید نظرطلبیها" ، همانطور که در زمینه‌ی "سنگر فلسفی" نیز خود را نموده است ، درعین حال میتواند در سایر زمینه‌ها ، در زمینه‌ی برنامه‌ی عمل و وظایف سیاسی کنونی مقابل جنبش نیز ، نه بیانی از گرایش بسوی بورژوازی بلکه بیانی از گرایش بسوی پرولتاریا و راه و رسم وی باشد . بدیده‌ی ما ندیدن این نیمه‌ی حقیقت ، و در نتیجه خودداری از تردید علمی راجع به پراتیك و بررسی ارتباط واقعی آن با مبارزه‌ی پرولتاریا ، و آنهم نه مبارزه‌ای از این طبقه که در ذهن تصویر میکنیم بلکه مبارزه‌ی توده‌ای و انقلابی این طبقه ، و همچنین مبارزه‌ی عمومی خلق ، ما را بسوی التقاط جدیدی میکشاند ، که اخیرا به "تلفیق عملیات چریکی با مبارزات توده‌ای " در بین ما مصطلح شده است ـ تلفیقی که بنظر ما از یك سو اصرار در مشی چریکی و از سوی دیگر خطر اکونومیسم را در بر دارد ، چه در اینجا از تلفیق دو چیزی صحبت میشود که هر دو بحال خودبخودی خود رها شده و جدا از یکدیگر عمل میکنند ، و در این میان از فعالیت آگاهگرانه و رهبری سیاسی توده خبری نیست .

نظریه‌ی یاد شده ، یعنی موضوع تلفیق دادن عملیات چریکی با مبارزات کارگران و یا بکار برد عمل مسلحانه توسط گروههائی از روشنفکران انقلابی در "حمایت" از مبارزه‌ی خودبخودی کارگران و یا مبارزات اعتراضی سایر توده‌های زحمتکش ، نه تنها روشنفکران انقلابی و عناصر و گروههای پیشروی نهضت را از وظایف خود در قبال جنبش کارگری و جنبش توده‌ای مردم منحرف میکند و نیروی آنانرا همچنان در نبردهای جداگانه ، پراکنده و تن بتن با حکومت بهدر میدهد بلکه اگر زیانی به این یا آن مبارزه‌ی معین توده‌ای نرساند و آنرا به پراکندگی ، آشفتگی و جدا کردن عناصر فعال از پیکر توده‌ای جنبش نکشاند ، تأثیری در مسیر خودبخودی جنبش کارگران و رنجبران نتواند داشت . وظیفه‌ی عناصر و گروه‌های پیشتاز "حمایت" از مبارزات خودبخودی کارگران و رنجبران با عملیات مثلا تلافی‌جویانه‌ی منفرد در برابر دشمن نیست . وظیفه‌ی آنان بردن آگاهی سیاسی و یاری رساندن به ارتقاء سطح کمی و کیفی این جنبشها ، بیرون کشیدن آنها از مسیر خودبخودی‌شان و کشاندنشان بزیر رهبری سازمان انقلابی است . جنبش کارگران و جنبشهای دیگر توده‌ی مردم با نیروی متحد ، منضبط و هرچه آگاه‌تر خودشان است که از مبارزه و از حق خود "حمایت" توانند کرد ، و آنجا هم که لازم باشد ـ و لازم هم میشود ـ قهر و زور متقابل بکار خواهند برد . آخر یك بمب را مثلا در جریان یك اعتصاب کارگری دم در مثلا پاسگاه پلیس کارگذاردن و یا در کردن و بعد درباره‌ی علت یا فایده‌اش به کارگران ـ اگر امکانش پیش آید ـ خبر دادن ، و یا پس از جریان یك اعتصاب شکست‌خورده بجای کمك به جمعبندی از آن توسط کارگران و ارتقای سطح کمی و کیفی قوایشان ، بجای برانگیختن قشرهای دیگری از زحمتکشان و مردم بمبارزه وغیره ، فلان رئیس و یا مدیر منفور کارخانه را بعنوان "اعلام همبستگی با طبقه‌ی کارگر" ترور کردن و بعد با اعلامیه توده را درباره‌ی داستانش مطلع ساختن ، چه فایده و چه باری را از دوش عقب‌ماندگیهای جنبش انقلابی و کمونیستی ایران ، از نیازهای جنبش کارگری و جنبش قشرهای گوناگون مردم ایران ، برمیدارد؟ مردم نیازمند "حامی" نیستند که از طرف آنان از دشمن تاوان بگیرد ـ که فقط به تاوان گرفتن بازهم بیشتر دشمن هم از جنبش انقلابی و هم از جنبش توده‌ای منجر میشود ـ بلکه آنان نیازمند سازمان پیشقراولی هستند که بر آنان تکیه کرده ، در رأس آنان حرکت کرده و آنانرا هدایت کند تا خود از دشمن تاوان بگیرند .

سرانجام ما خواهانیم به شعار "جبهه‌ی واحد توده‌ای" که از سوی رفقای مجاهد بعنوان "اولین قدم لازم و ممکن" "نیروهای انقلابی گوناگون "بسمت وحدت" طرح شده ، برخورد و نظر خود را بروشنی ابراز کنیم . بدیده‌ی ما مهمترین وظیفه‌ی مارکسیست ـ لنینیست‌های ایران در زمینه‌ی وحدت ، وحدت دادن نیروهای خود ، یعنی وحدت دادن نیروهای مارکسیستی ـ لنینیستی و پرولتری جامعه است و این وحدت نیز تنها به گرد یك مشی سیاسی معین و با پیگیری آگاهانه‌ی آن از سوی جریانهای مارکسیستی در جریان مبارزه است که بدست میآید . بعبارت دیگر ما پیش از هر چیز معتقدیم که باید شعار ایجاد حزب کمونیست را در مرکز توجه کمونیستهای ایران قرار داد . این بمعنای صرفنظر کردن از همکاری و فعالیت مشترك با سایر نیروهای انقلابی نیست بلکه بالعکس نتیجه مندترین و بادوام ترین راه رسیدن به وحدت نیروها نیز همانا پیش گرفتن راه وحدت نیروهای کمونیستی است ، حال آنکه طرح هر شکل دیگری از وحدت نیروها نه تنها نتیجه مندی و دوام نخواهد داشت بلکه آن وحدتی از نیروهای انقلابی و مترقی جامعه نخواهد بود که کمونیستها از آن صحبت میکنند ، بلکه مانند وحدت های بی‌بنیاد گذشته بزیان ایدئولوژی پرولتری و بنفع خرده بورژوازی و بورژوازی تمام شده هم توجه کمونیست‌ها را از ضرورت و نیاز حیاتی جامعه‌ی ما به حزب پرولتری دور خواهد کرد و هم اینگ عاقبت جنبشی را به شکست و سرخوردگی خواهد کشاند . دیگر اینکه اصولا شعار "جبهه‌ی واحد توده‌ای" بعنوان جبهه‌ی واحدی از گروهها و سازمانهائی که دارای مشی‌ها و برنامه‌ی عمل‌های متضاد و مغایر هم هستند چگونه میتواند بوجود آید زمانیکه آنها در زمینه‌ی حداقل برنامه‌ی عمل کنونی اشتراك نظر و توافق نداشته باشند ، مگر آنکه منظور ائتلافی از سازمانهای هوادار عملیات چریکی باشد ، که البته نتیجه‌ای بهتر از آنچه که در بسیاری از کشورهای دیگر داده بدست نخواهد داد . اگر غیر از این باشد و یکی کردن برنامه‌ی عمل‌های کنونی نیروهای گوناگون جنبش ، که خواه ناخواه حل اختلافات و تفاوتهای مربوط به آنرا پیش میاورد ، پیش شرط قرار گیرد ، در آنصورت بهترین و سریع الوصولترین راه بسوی یکی کردن برنامه‌ی عملها یکی کردن برنامه‌ی عمل جنبش کمونیستی است . سرانجام "جبهه‌ی واحد توده‌ای" معنای خاصی دارد و اگر منظور از آن صرفا همکاریهای مختلفی میان گروهها و جریانهای انقلابی باشد ، آنگاه به شعار سنگینی وزنه‌ای بس سبك داده‌ایم . همانطور که در پاره‌ای کشورهای دیگر جریانهائی را بنام "ارتش توده‌ای" ، "ارتش آزادیبخش خلق" ، "جبهه‌ی آزادیبخش خلق" وغیره اعلام کرده‌اند که عملا با ارتش و جبهه‌ی واقعی توده‌ای و آزادیبخش از زمین تا آسمان تفاوت دارد ، و این خود به انحراف در درك مبارزه‌ی انقلابی و چگونگی رشد و تکامل آن دامن زده است . جبهه‌ی واحد توده‌ای برای کمونیست‌ها فقط یك معنا را میدهد و آنهم جبهه‌ی واحدی از توده‌های مردم است و نه ائتلافی از گروههای سیاسی ، که آنگاه بنادرست خود را چنین جبهه‌ای پنداشته از ضرورت تشکل ، متحد کردن و تکیه بر نیروی متحد توده‌ها صرفنظر کنند ـ چنانکه در برخی جاها میکنند . ولی اگر منظور تنها ائتلافی از گروههای سیاسی انقلابی نیست آنگاه ما کمونیستها در راه ساختمان چنین جبهه‌ای میکوشیم و باید بکوشیم ، البته آنچنانکه رهبری پرولتری در چنین جبهه‌ای تأمین گردد . و اما نخستین گام برای ما کمونیستها در این راه ، بازبدست آوردن سلاح حزب کمونیست است .

کمونیستها در هیچ زمانی با همکاری و فعالیت مشترك نیروهای انقلابی گوناگون مخالف نیستند ، بالعکس بر این باورند که هرچه این همکاری و همکوشی وسیع‌تر ، محکمتر و بادوامتر باشد بیشتر بنفع پیشرفت و پیروزی امر انقلاب است . ولی درست بهمین خاطر ، درست بخاطر آنکه این همکاری و همکوشی هرچه وسیعتر ، محکمتر و بادوامتر شود کار را بطور عمده متوجه بسیج و تشکل نیروهای خود میکنند . از اینرو ، اگر قرار بر همکاری و فعالیت مشترك نیروهای انقلابی و مترقی گوناگون باشد ، در راس و اول از همه همکاری و فعالیت مشترك نیروهای کمونیستی جامعه و جستجو و بدست دادن پایه‌های آن مطرح میباشد .

بدیده‌ی ما اشتباهی که در پیشگفتار "بیانیه‌ی اعلام مواضع ایدئولوژیك" رفقای مجاهد راجع به "دستگاه افشاگریهای سیاسی و تبلیغات سیاسی" شده ، صرفنظر از اینکه بجای "دستگاه" فوق دستگاه دیگری را یعنی "دستگاه عملیات پراکنده‌ی چریکی" را بعنوان محور کار انقلابی کنونی که بگرد آن بقیه‌ی کارها سازمانیابد طرح میکند ، از همین ندیدن اهمیت ، ابرام و الزام مرتبه‌ی نخست سر و سامان یافتن وضع جنبش کمونیستی ایران و تشکیل حزب پیشاهنگ سرچشمه میگیرد . در اینجا فعلا بهمین اشاره قناعت کرده خواهیم کوشید در آینده باین مطلب و مسائل مربوطه بشکل گسترده‌تری برخورد و آنها را با توجه به انتقادات رفقای مجاهد بررسی و باز نمائیم .

ما به سیر تحولات درونی و رشد و تکامل آتی سازمان مجاهدین خلق ایران و سهم مهمی را که رفقای این سازمان میتوانند در کادر جنبش کمونیستی ایران در راه حل مسائل و رفع دشواریهای این جنبش بعهده گیرند ، امید بسته‌ایم . اکنون با رشد بحرانی اوضاع اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی ایران ، سیر صعودی جنبشهای دادخواهانه‌ی کارگران و زحمتکشان و حرکت سریع رژیم بیدادگر پهلوی بسوی انفراد سیاسی ، نیاز به سر و سامان یافتن جنبش انقلابی و کمونیستی ما دوچندان گشته است ، و لیکن جنبش ما همچنان بی‌سر و سامان و ناآماده مانده است . حال آنکه در مقابل ، برأی العین میتوان مشاهده کرد که دیوهای سیه دل و توسنگی چون رویزیونیسم مکار کمیته‌ای و جریانهای ساخت و پاخت‌طلب بورژوا ـ رفرمیستی و اپورتونیستی در هر سو کمین کرده‌اند تا در موقع مغتنم این جنبش را از هم بپاشانند و نابود کنند و زهر خود را بار دیگر بر جنبشهای حق طلبانه‌ی توده‌های ایرانی بریزند و بازهم داغ پریشانی و سرخوردگی و شکست را بر پیشانی جامعه‌ی ما حك کرده و چند ده سال دیگر هم رهائی مردم ایران را به عقب اندازند . سرانجام باید به این پریشانی پایان داد ، و آنانی که امکان و شرایط بهتر و بیشتری را برای یاری رساندن به رفع این پریشانی دارا هستند وظیفه‌ی سنگین‌تری را بعهده خواهند داشت . راه تنها یکیست و آنهم راه سازماندادن حزب کمونیست است . امید آنکه مجاهدین خلق مجاهدین این راه باشند .

* * *

[illegible] بنام ۰۰

میدهد و کنتراتچی هم مقدار ناچیزی از آنرا به کارگرانی که از دهات آورده است میدهد و با کوچکترین اعتراضی کس دیگری را جانشین وی میکند . از جمله کارهائی که به کنتراتچی‌ها داده شده عبارتست از : ۱ـ باغبانی ؛ ۲ـ ناتور که اصطلاحیست که به نگهبانان چسوب بدست مناطق و منازل شرکتی اطلاق میشود ؛ ۳ـ کارهای ساختمانی و ۴ـ ساختمان بعضی از لوله‌کشی‌ها وغیره و ۵ـ قهوه‌چی‌ها .

از برنامه‌های دیگر که سعی در پیاده شدن آن در کنسرسیوم شد برنامه‌ای بنام "سات لایت" بوده که قرار بود برای کمك به کم شدن هزینه‌ها تمام کارگران و کارمندانی را که در سر چاهها کار میکنند در اهواز جمع‌آوری و اسکان داده شوند و بعد با هلی‌کوپتر آنها را به مناطق ببرند و آنها دو هفته روزی ۱۲ ساعت مداوم کار کنند و در چادرها یا تریلرها بخوابند و در ازاء این دو هفته یك هفته آزاد باشند و پیش خانواده‌ی خود برگردند . این برنامه البته با اعتراض شدید کارگران روبرو شد ، که اگر زن و بچه‌های آنها که وابستگی زیاد باینان دارند مریض شده یا واقعه‌ای برای آنها اتفاق افتد آنها نمیتوانند کاری یا کمکی بکنند . خلاصه این برنامه که توسط یك مؤسسه‌ی خارجی ، که پول گرفته بود برای آنکه پیشنهاد کند چگونه از خرجها بکاهند ، با شکست روبرو شد . البته در جاهای دیگر که متعلق به کنسرسیوم نیست (مخصوصا در خلیج فارس) اجراء میشود .

دزدیهای درون شرکت نفت

دزدی در استخدام ـ اولا برای استخدام کارمندان دون پایه که با مدرك دیپلم استخدام میشوند رؤسای ایرانی کنسرسیوم و شرکت نفت مقداری پولی را که در ابتدای استخدام بازاء تعهد چند سال کار به کارمند میدهند که بتواند دوسه تکه تلك و بلت برای خانه یا محل سکونت خود بخرد (مبلغی که برای کارمندان دون‌پایه در حدود ۶ الی ۷ هزار تومان است) در هنگام استخدام رؤسای مربوطه شرط و قرار میگذارند که اگر فرد مزبور میخواهد استخدام شود باید این پول را بعد از استخدام به آنها بعنوان رشوه بدهد وگرنه استخدامش غیرممکن است . شد این موضوع آنقدر برخاسته بود که شخصی بنام مستوفی را که دیگر "زیاده روی" کرده بود از کار برکنار کردند ، لیکن دست دیگران نیز در کار بود و همچنان در کارست ، مانند شخصی بنام خادمی معاون ایشان .

کنسرسیوم هر ساله چندین دیپلمه را جهت تربیت کارمند دریائی که در کشتی‌ها و اسکله‌ها کار کنند به انگلیس میفرستد . چند وقت پیش طبق معمول عده‌ای قرار شد که بفرستند و باز طبق معمول باج سبیل‌بگیرها به افراد انتخابی گفته بودند که باید سبیل آنها چرب بشود و چنین هم شده بود . بعد هنگامیکه بانگلیس فرستاده شدند ، یکی از اینان ضعیف البنیه تشخیص داده شده بود و او را روانه‌ی ایران کرده بودند و او آمده گفته بود که حالا که کار ما درست نشده پولم را که باج گرفته بودید پس بدهید وخلاصه کند قضیه درآمد و چند نفر از جمله ناظمی رئیس امور اداری کنسرسیوم معلوم شد در اینکار دست داشته‌اند و فکر میکنید وی را چه کردند ـ هیچ فرستادندش به تهران که در بخش شرکت در آنجا اینگونه کارها را بکند ، تا صدایش در جنوب بخوابد .

دزدی در مسافرت ـ دزدی دیگر از روی هواپیماهای شرکت نفت است که کارمندان را یا در آخر هفته بخاطر تفریح و یا در میان هفته بخاطر کار اداری بمناطق مختلف میبرند . یك مورد آن این‌است که مسئول کار از افراد پول‌دار که شرکتی نیستند پول میگیرند و آنها را با این هواپیماها بعنوان اقوام کارمندان معرفی کرده و بجاهای مختلف میرسانند . در این مورد صدای کار درمورد چند نفر که پایشان در میان میبود ، از جمله احمدی نامی که رئیس امور اداری خارك بوده و احمد باقر پور که رئیس امور مسافرت آنجا بوده ، بیرون آمد ، که البته طبق معمول دستگاه فساد پرور رژیم پهلوی اولی حالا رئیس امور اداری جای دیگری شده و دومی نیز به سر پست خود بازگشته است .

دزدی در مسکن ـ دزدیهای هنگفت بر سر خانه‌سازی و کرایه‌دهی از امور رایج در اهواز بوده و هست . تصمیم به متمرکز کردن کارهای شرکت نفت و کنسرسیوم در یکجا بخاطر پیشبرد اهداف مختلف چندین سال شایعه بوده و هر وقت کارگر تقاضای اضافه دستمزد میکرده در درون شرکت باو میگفتند که همینکه به اهواز رفتیم موقعیت بهتری بتو میدهیم و احتمالا حقوقت هم زیاد میشود . ولی حدود سه سال پیش شرکت شروع باین کار کرد چون ۱ـ مخازن مسجدسلیمان ، لالی ، هفتگل و اطراف آن خالی از نفت گردیده‌اند ؛ ۲ـ مخازن بزرگ اکثرا بمرکزیت اهواز بیشتر نزدیك اند ؛ ۳ـ اهواز شهری است که اکثر کنتراتچی‌های شرکت نفت (کنسرسیوم) در آن اقامت دارند ؛ ۴ـ دولت قصد داشت که خصلت‌عربی بودن اهواز را از بین ببرد ؛ و ۵ـ گردنکلفت‌های زرتشتی و شرکتی زمینهای زیادی خریده بودند و منتظر این روز بودند که قیمت زمینهای آنها با این تصمیم چندین صد برابر شود . ازجمله گردنکلفتان منطقه‌ی کیان پارس در غرب‌شهر اهواز و ساحل غربی رود کارون که زمینهای کشاورزی دهقانان را بقیمت جزئی خریدند و شروع بساختمان کردند و میلیونها تومان از سر این جریان بجیب زدند . کسان دیگری از جمله محمدعلی نابغ رئیس انتخابی شرکت "خاص خدمات ایران" (که همان شرکت اکتشاف و تولید نفت ایران است که بعد از قرارداد جدید فقط اسمش را عوض کردند و اطلاعیه دادند که در نامه‌ها حتما سعی کنید این اسم را بگذارید و این شرکت همراه با شرکت تصفیه‌ی ایران = شرکت‌های عامل میشده و همان کنسرسیوم است . ضمنا محمدعلی نابغ بعدا به شرکت "ملی" منتقل شده) است که زنش دختر حسن عرب از زمینداران و دلالان محبت دربار پهلوی است و در آبادان باشگاه شبانه (برای عیاشی) نیز دارد . نابغ و همسرش زمینهای بسیاری را در اهواز صاحب شده‌اند که آنها را ساخته و به اجاره‌های گزاف به شرکت اجاره داده‌اند و البته چه کسی میتواند خانه‌های آقای نابغ را اجاره نکند ! علت اجاره کردن این خانه‌ها اینستکه هنگامیکه شرکت باهواز آمده خانه باندازه‌ی کافی برای کارمندان در دسترس نبود و گردنکلفتها خانه ساختند و با زد و بند خانه‌ها را بقیمت زیاد یعنی حداقل از کمی‌کمتر از ۲۰۰۰ تومان ببالا بشرکت کرایه دادند . البته شرکت باید اینها را گروهبندی یا درجه بندی میکرد و اینجا بود که از افراد مختلف پول میگرفت تا درجه بندی و در نتیجه نرخ خانه‌ی واگذاریشان را بالا ببرد . بعلاوه همان نابغ که یکی از خانه‌های خودش را گفته میشود در حدود ۱۴ هزار تومان بشرکت نفت اجاره داده بود بعد خودش رفته در درونش نشسته و هر ماه ۱۴ هزار تومان بخاطر نشستن در خانه‌ی خودش دریافت میکند .

کارگران که به اهواز منتقل شده‌اند در زلفه‌ها و یا مناطق پرجمعیت و فقیرنشین مانند کمپ پلو ، لشکرك و حصیرآباد زندگی میکنند و کرایه‌ی خانه حتی در این مناطق مخروبه نیز انسان را دق میدهند . یك خانه‌ی مخروبه در این نقاط ماهی ۷۰۰ الی ۸۰۰ تومان است و شرکت برای کارگران مانند کارمندان خانه اجاره نمی‌کند و فقط مبلغ ناچیزی پول بکارگر میدهد و میگوید که خودت برو پیدا کن و کارگر هم بناچار راهی جز زلفه نشینی نمی‌یابد . این وضع حتی در مورد کارمندان دون‌پایه نیز صدق میکند .

دزدیهای دیگر ـ قبلا این بود که کارمندانی که بالارتبه بودند اتومبیل شرکتی در اختیارشان میبود و هم اکنون نیز در مورد رؤسا چنین است . این افراد خودشان اتومبیل میخریدند و بشرکت کرایه میدادند (مثلا ماهی ۲ الی ۳ هزار تومان) و بعد خودشان اتومبیل میگرفتند و جلوی زلفشان و یا در گاراژ پارك میکردند و از تاکسیرانی شرکت استفاده میکردند .

دیگر از دزدیهای بزرگ که سر و صدایش بالا گرفت جریان لطیف رمضان نیا ، رئیس پالایشگاه آبادان بود . این شخص سالهاست که به خیانت به مردم ایران مشغول است . شاه گفته بود ، " هم اکنون پالایشگاه آبادان دست یك ایرانی گردانده میشود " ، مقصودش از "ایرانی" همین موجود بود . رمضان‌نیا قبلا در مسجدسلیمان و بعد در ساختمان شهرك شرکتی گچساران و انبار خوراکی آبادان سوابق بسیار روشن دزدی داشته و همه‌ی افراد با سابقه وی را میشناسند . حتی در سالهای نسبتا دور در حوالی خراسان کامیونی چپ میشود و تمام محتوی کامیون که روغن بوده بهدر میرود و وقتی تحقیق میشود متوجه میشوند که روغنها از طرف رمضان‌نیا بسرقت رفته بوده و با کامیون به مشهد میرفته (حال بچه منظوری بمشهد میرفته "معلوم" نیست! لابد قصد داشته آنها را متبرك کند!) که چپ شده است . دیگر افرادی بوده‌اند که رمضان‌نیا از آنها رشوه‌های کلان گرفته و حتی گفته است که از هیچ‌کس نمیترسد و حاضر است نوشته هم بدهد که شخص مزبور باج گرفته .

جدیدا در سر ساختن طرح جم گفته شده که جائی که بر سر انتخاب پمپها و وسائل آمریکائی یا فرانسوی رسیده ، رمضان‌نیا با گرفتن حداقل ۱۰۰ میلیون تومان آمریکائیان را انتخاب کرده است ، در حالیکه وسائل فرانسوی بالنسبه بهتر و ارزانتر بوده است و گفته شده که ژیسکار دستن هنگام سفر شاه بفرانسه در سال ۱۹۷۴ اظهار گلایه کرده و طبعا پس از آن ، برای جلب رضایت خاطر دولت فرانسه ، رمضان‌نیا بتهران منتقل شد و چند ماه پالایشگاه بدست ارواح اداره میشد چون بی‌رئیس بود .

همچنین ، وزیری تبار ، مسئول شرکت نفت در غرب ، سر پالایشگاه کرمانشاه مبالغ زیادی بالا کشیده است . کسان دیگری که در این جریانات دست داشتند فرخان و شریف رازی‌اند که همگی از رؤسای عمده میباشند . از دزدان دیگر که همچنان مشغول دزدی‌اند سیروس نفیسی ، سلجوقی و جمشید ارفع را میتوان نام برد (آقای سلجوقی همسر عزیز خود را سالیان دراز است که در خدمت سران خارجی شرکت گمارده است) .

از حسن عرب ، این زباله‌ی آبادان ، در مسجد سلیمان ، اهواز ، آبادان و شیراز در هر شهر یك فروشگاهی هست که نامش مطبوعات بین‌المللی است . در این فروشگاه خیلی از وسائلی که در فروشگاه تعاونی شرکت نفت موجود است بفروش میرسد و در خود این فروشگاه تعاونی شرکت نفت هم اکثر اجناس و ارزاق از انگلیس و آمریکا وارد میشود که عاملین و جاسوسان این کشورها یعنی خارجیان شرکت و کنسرسیوم احتیاجات خود را رفع و غذایشان را بسبك کشورشان کوفت کنند ، ازقبیل روغن و خمیردندان ومواد گوشتی یخ زده تا ویسکی و سایر مشروبات الکلی و جارو و غذاهای تو قوطی . این فروشگاه تعاونی کارمندان که قرار است سودش اقلا بین عده‌ای از کارمندان تقسیم شود تحت‌عنوان اینکه اصلا "سود نمیدهد" (آنهم با فروش زیادی که دارد وگرانی اجناسش) همه‌ی منافعش بالا کشیده میشود و در واقع دزدی در این "تعاونی" هم جزو اصل اول اساسنامه‌اش است . البته فروشگاه تعاونی کارگران نیز وجود دارد که اجناسی پست‌تر بفروش میرساند و در آنجا هم دزدی طبق معمول رواج دارد . روشن است هنگامیکه اجناس گرانقیمت خارجی فروشگاه تعاونی در درون فروشگاههای حسن عرب سر درمیآورد معلوم است که حسن آقا هم دمش جائی‌بند است .

دزدیهای دیگری نیز دیده میشود بدین ترتیب که هرکارمند بترتیب رتبه‌اش مستحق لوازم التحریر است و باصطلاح آفتابه‌دزدها نیز از حق کارمندان خود میزنند و کاغذ و مداد و دیگر وسائل را هر ماهه نزد خود انبار میکنند .

دزدی دیگر در باشگاههای شرکت نفت است که قرار است محل اجتماع کارمندان باشد ولی به باشگاه خصوصی ساواکی‌ها و عناصر گندیده‌ی شرکتی تبدیل شده است . هرچند گاه یکبار جشنی بمناسبت ختنه‌سوران پسر شاه یا اصل ۱۸ "انقلاب" ، "سیرابی برای همه" ، ترتیب میدهند که بلیط میفروشند و مطرب هائی مانند گوگوش را دعوت میکنند و یك عنصر ساواکی خطابه‌ای میخواند و ساواکی‌ها هم محکم شروع میکنند به کف زدن و بعد همه باید بزنند ، و بعد هم عرق‌خوری و دزدی از روی عرق ، دزدی از روی گوگوش ، و خلاصه از روی همه چیز . رئیس یکی از این باشگاه‌ها بنام باشگاه مرکزی در مسجد سلیمان ، علی مرتضی پور است که با خود فروشی ، همسرفروشی و هرکار دیگر مشغول دزدی و بجیب زدن است .

فساد کارمندان و رؤسا

در این میان کارمندان باشرف در درون این لانه‌ی فساد خود را شدیدا تحت‌فشار می‌یابند و تعداد کثیری همه ساله استعفاء میدهند ، که البته باید جواب ساواك را هم بدهند که چرا استعفاء میدهند . باید گفت که این مهندسین و کارمندان متخصص با صرف هزینه‌ی زیاد و بخوربخور عده‌ای از رؤسا که بکشورهای خارجی سفر کرده‌اند و صدها مصاحبه انجام داده‌اند و تنها ۲ الی ۳ درصد را بایران آورده‌اند بایران آمده‌اند ، که اغلب آنها هم خیلی زود از استخدام شدن خود در این شرکت پشیمان میشوند . تعداد دیگری که دست بمبارزه می‌زنند مورد تفتیش و حمله‌ی ساواك و عناصر آنها قرار میگیرند . عده‌ی وسیع دیگر از مهندسین و کارمندان شرکت از دانشکده‌ی نفت آبادان اند که دانشکده‌ایست که بدست کنسرسیوم بنا شده و قرار بوده شبیه نوع آمریکائیش باشد ، با استادان آمریکائی و زبان تدریس انگلیسی ، که بتدریج استادان ایرانی نیز بخدمت درآمدند که البته بزبان انگلیسی تدریس ادامه داشت ولی چندسال گذشته موج مبارزه باین دانشکده سرایت کرد و پس از مبارزات پیگیر اقبال دستور بستن مدرسه را صادر کرد . محمدعلی نابغ نیز در این اواخر بدنبال تقاضای کارمندان ایرانی برای اضافه حقوق گوشزد کرده بود که بهتر است همگی شما استعفاء بدهید چون ما قصد داریم خارجی بیاوریم و با ایرانی کمتر سر و کار داشته باشیم .

مهندسین و کارمندان ایرانی در درجه‌ی اول باید سرسپردگی خود را به رژیم علنا نشان دهند چون بالا رفتن رتبه از رتبه‌ی ۱۰ ببالا باید بتصویب ساواك نیز برسد ، در ثانی باید اربابان آمریکائی ، انگلیسی و هلندی خود را راضی نگهدارند و در آخر مثل یك هنرپیشه‌نشان دهند که مشغول کارند . در "تظاهرات" های ساواك نیز که بوسیله‌ی رؤسا ابلاغ میشود شرکتشان اجباری است . یکی از رؤسای آمریکائی بمسخره بیکی از کارمندان ایرانی خود بانگلیسی گفته بود که امروز بمناسبت دو ـ دو ـ دوباره ملی شدن نفت اتوبوس دم درمیاید وعصر اداره تعطیل است و همه باید بروند تظاهر کنند . گاه ساواك در هنگام تظاهرات بمنازل تلفن میکند که ببیند چه کسی بتظاهر دست نزده تا کلك دستش دهد .

هرچند وقت یکبار نیز جلسه‌ی شامی بسبك آمریکائی ترتیب میدهند که یکی سخنرانی نیمه فنی نیم بندی میکند که همه باید بایستند و مقدار زیادی عرق میخورند ، البته عرقهای خارجی ، و مثل حیوانات مست میکنند و آنقدر غذاهای جوراجور در جلویشان دیده میشود که ۷۰ ـ ۶۰ آن زیاد میاید . در این شکم چرانی‌ها نیز برای رعایت سرسپردگی خود دلقکان ایرانی در یکطرف و اربابان خارجی در یکطرف دیگر جمع میشوند . دورهم جمع شدنهای دیگر از نوع باشگاه سوارکاری ، باشگاه گلف ، باشگاه باغبانی و قایقرانی میباشد که هدفش ایجاد وسائل تفریح و خوشگذرانی خارجیان است و ایرانیان غرب پرستی هم در اینجاها هستند که اغلب در باشگاههای عمومی مشغول شکم چرانی میباشند . کارمندان مرفه شرکت نفت از بی‌بخارترین افرادی هستند که یك جامعه بخود دیده . اینان در اینجا ۸ ساعت در شرکت ولو هستند و چند ساعتی در باشگاه شکم پر میکنند و بقیه‌اش را در منزل باستراحت پرداخته و بروی تخت میافتند . منزل آنها پر از خرت و پرت است که از این خارجی یا آن خارجی هنگام ترك ایران و حراج اجناسش خریده‌اند و مثل مرده‌خورها دعا میکنند یك خارجی برود تا اجناسش را به خرند ، حال آنکه در اندیشه‌ی غارت خلق محروم ما بدست همین خارجیان هیچ نیستند . آنقدر بخود در طول زمان بی‌اعتماد و نیز بی‌عرضه و تنبل میشوند که حتی لامپ خانه‌شان نیز بسوزد خود عوض نمیکنند و تلفن میزنند کارگر برق بیاید ، و فکرش را پس‌ازمدتی که در شرکت ماندند نمیتوانند بکنند که اگر روزی از شرکت اخراج شدند قادرند کار دیگری بکنند . اینهم حقیقتی است چون "صنعت" انحصاری است و تمام شرکت نفت کارمندانش‌یکجا استخدام میشوند و پس از مدتی اطلاعات فنی که بدرد شرکت نمیخورد فراموش میشود و فقط به زائده‌ای از شرکت تبدیل میشوند . بیشتر این کارمندان هنگام بازنشستگی ، که مجبور میشوند کارهای خود را خود انجام دهند و یا ادارجات دولتی سر و کار پیدا میکنند ، پاك کلافه میشوند چون تا آنموقع شرکت اینکارها را برایشان میکرده است .

نوع دیگری از سورچرانیها که فقط شامل رؤسا میشود به منظور خیر مقدم بکسی یا بمناسبت پایان خدمت رئیسی یا بازگشت یك آمریکائی یا یك خارجی دیگر است . در این میهمانیها رؤسای ساواك ، شهربانی ، بعضی اوقات استاندار وغیره شرکت دارند . البته نه همیشه ، و در اینجا رؤسا و مأمورین دولتی سعی دارند موقعیت خود را محکم کنند . معمولا مأمورین دولتی از شرکتی‌ها حساب میبرند و در خدمت آنان باید باشند و باید وسائل رفاه خارجی‌ها و رؤسای ایرانی دست‌نشانده‌شان را فراهم آورند و در بعضی نواحی ساواکی‌ها و رؤسای دیگر از تسهیلات شرکت استفاده میکنند (مثل خانه باشگاه وغیره) .

البته شبکه‌ی ساواکی‌ها را در درون شرکت نیز نباید از یاد برد که در ضمن اینکه کارمند هستند مسئول آنچه که در درون شرکت میگذرد نیز میباشند و محل کار کارمندان را وارسی میکنند و یا برای شناخت از کارمندان سر حرف را با آنها باز میکنند . دیگر آنکه خانه‌های شرکت نفت‌جفت و بست‌درستی ندارد و در هر فرصتی امکان تفتیش خانه‌ها توسط ساواکی‌ها وجود دارد و هنگام تفتیش حتی کف مثالئوم خانه را نیز میکنند . تلفن فرد را کنترل میکنند و با تلفن‌های بی‌موقع و مضنون میکوشند شرایط ترس در خانه ایجاد کنند . دیگر فرستادن ساواکیها است که با افراد مبارز تماس برقرار کنند و باصطلاح رفیق شوند . حتی عناصر ساواکی شرکتی گاه منازل مجاور شخص مبارز را اشغال میکنند و رفت و آمد و آنچه را که در خانه میگذرد تحت نظر میگیرند . عناصری که ظاهر را درشرکت رعایت نکنند بزودی مورد سوءظن واقع میشوند .

خارجی‌ها

خارجیها در شرکت خاص خدمات نفت (قسمتی از کنسرسیوم) ، که اکثرا جاسوسهای کشور خود هستند و برخی از ایشان مدت‌خدمتشان در ایران به سی سال میرسد ، بدو طریق استخدام میشوند : ۱ـ پیمانی ، که قرارداد ۲ یا چند ساله با آنها بسته میشود و اکثرا افراد پیر و فرتوت و از کار افتاده هستند که پول میگیرند که صبح بیایند شب بروند ؛ ۲ـ آنهائیکه توسط شرکت‌خود مثلا "اکسون" یا "بریتیش پترولیوم" برای مدتی بایران فرستاده میشوند که بعضی‌ها مجرب هستند و شغل‌های حساس دارند و حرفشان را همه باید ببرند . و طبیعی است که دسته بندی در بین آنهاست یعنی شرکتهای آمریکائی در مقابل انگلیسی ـ هلندی ـ فرانسوی و فرانسویها در اقلیت هستند و آمریکائی‌ها از همه بیشتر پول میگیرند . آمریکائی‌ها اکثرا هنگام آمدن بایران وسائل بسیاری به خرج شرکت با خود بهمراه میاورند که هنگام ترك ایران نیز آنها را بنفع خود بقیمت‌های گزاف بفروش میرسانند و در عوض اجناس ساخت ایران نظیر قالی را به آمریکا میبرند . در مقدار حقوق چنانکه اشاره شد آمریکائی‌ها در درجه‌ی اول و بعد بترتیب انگلیسی‌ها ، هلندیها و فرانسویها هستند و در آخر با فاصله‌ی بسیار زیاد ایرانی‌ها میایند .

اولا بهترین خانه‌ها برای خارجیان است ، حتی در بعضی نقاط فقط آنها میتوانند زندگی کنند وکس دیگری اجازه ندارد ، ثانیا ، هنگام ورود به ایران وام خریدن اتومبیل بآنها میدهند ؛ ثالثا پول مدرسه‌ی بچه‌های آنها ، چه در ایران مدرسه بروند و چه در هر کشور دیگری ، توسط شرکت نفت داده میشود ؛ رابعا ، سالی دو بار خرج سفر بچه‌هایشان را بایران شرکت نفت میدهد ؛ خامسا ، خرج سفر کارمند و خانواده‌ی وی را به کشورش باضافه‌ی هزینه‌ی سفر و اقامت راه و نیز خرج بازگشت راه ، شرکت میدهد ؛ سادسا ، خرج تلفن او را به کشورش ، اگر از رؤسا باشند ، نیز شرکت قبول میکند ؛ و سابعا ، حقوق هنگفت آنها که گاهی از ۵۰ هزار تومان در ماه نیز بالاتر میرود .

خود شرکت خدمات نفت ایران ، که همان شرکت اکتشاف و تولید نفت ایران سابق بوده و کارش همان اکتشاف تولید است ، کار عمده‌اش تنظیم بودجه‌ی لازمه برای عملیات است که توسط آمریکائی‌ها تنظیم میشود ، و برنامه ریزی تولیدی که باز توسط همانها صورت میگیرد ، و هر ساله گروهی از نمایندگان کمپانی‌ها برای بازرسی کارهای اینان به ایران میایند و در جلسه‌ای مو را از ماست بیرون میکشند که مبادا کسی کار اشتباهی کرده باشد که لطمه به کنسرسیوم بخورد . این گروه را بنام (REAG) میشناسند .

رؤسای خارجی قسمت‌های دیگر همینطور بین هلندیها و انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها میچرخد و نقش آمریکائی‌ها عمده ترین است ، و تمام مخازن را اکثرا به شرکت‌هائی در هلند ـ آمریکا میدهند که بازاء پولی که شرکت میدهد مطالعه کنند و البته در این میان زد و بند بسیار موجود است . مثلا یکی از این شرکت‌ها بنام Core Lab بوده که سهامش در آمریکا یکی از بزرگترین ضررها را داشته و این شرکت صدها هزار دلار گرفته که چند مخزن ایران را مطالعه کند . شرکت نامبرده یك گزارشی میفرستد و کارمندان طبق آن کارها را پیش میبرند و خود کارها از قبیل حفاری ، اسیدزدن به چاههاست و اکثرا کارهای دیگر را شرکت‌های خارجی کنتراتچی انجام میدهند . فقط شرکت خدمات نفت کارها را تقسیم میکند و ناظر است و هی گزارش بیرون میدهد .

مناطق نفتی نیز پس از خالی شدن نفت‌آنها تبدیل به مخروبه‌ای میشوند که مانند شهر ارواح است وحتی در و پنجره‌ی ساختمانها را میکنند و شرکت ضبط میکند وحتی خانه‌ها را خراب میکنند تا بدست مردم‌خانه بدوش وغارت‌شده‌ی این مملکت نرسند ، و مثال بارز آن ، هفتکل ، لالی ، عنبل وغیره است . فقط مسجدسلیمان تحویل ارتش داده شده و کارمندان کارخانه‌ی تانك‌سازی ، که اکثرا آمریکائی هستند ، در آنجا سکونت دارند و آنرا در واقع بیك قرارگاه نظامی تبدیل کرده‌اند .

رویدادهای ۰۰۰

بیگانه میباشد . چنین وضعی تقریبا در هرکجای آمریکای لاتین برقرار است . مالکیت بهترین و بارورترین زمینها توسط سرمایه‌داران و مالکان ، بکاربست وحشیانه ترین شیوه‌های بهره کشی ، مالیاتها و اجاره‌های بالا وغیره ، میلیونها نفر را به فقر و مسکنت انداخته و تجزیه‌ی طبقاتی را ژرفا بخشیده است . روستای آمریکای لاتین آئینه‌ای از عقب‌ماندگی شدید است . ستم و بهره کشی ، قحطی و بیماری ، مهاجرت و فقدان کمك های پزشکی ، نرخ بالای مرگ و میر در میان کودکان و بیسوادی ، بوضوح در آنجا انعکاس یافته است . افسانه‌های الیگارشی و امپریالیسم درباره‌ی تحقق یافتن "انقلاب‌سبز" نه تنها موفق نشده هیچ کاربست‌عملی پیدا کند ، بلکه از طریق همه‌گونه شیوه‌های نواستعمارگرانه برای افزایش سودهای زمینداران بیگانه و مالکان محلی بکار رفته است . هشتاد و پنج درصد دهقانان هائیتی در شرایط گرسنگی دائم و بی‌غذائی بسر میبرند . در کلمبیا هر ساله بیش از ۴۰۰۰۰ کودك ، غالبا بر اثر گرسنگی مفرط ، می‌میرند . دهقانان در بلیوی ، برزیل ، شیلی ، گواتمالا و جاهای دیگر ، در شرایط بغایت دشواری زندگی میکنند . در این کشورها کمك های پزشکی براستی رؤیای تحقق ناپذیری برای دهقانان است . کشورهائی وجود دارند مانند هائیتی که در آنها برای هر ۱۵۰۰۰ تن یك پزشك یافت میشود .

دهقانان آمریکای لاتین برای رهائی خویش از زیر سلطه‌ی انحصارات سرمایه‌داری ، برای برانداختن انقیاد کهنسال امپریالیسم یانکی پیکار میکنند . در پاراگوئه و گواتمالا ، در جمهوری دومینیکن وجاهای دیگر ، در طی سال گذشته اعتصابات و تظاهرات‌های بسیاری برعلیه استثمار اهالی روستا توسط شرکت آمریکائی "یونایتد فروت" ، و همچنین برعلیه ساختمان فرودگاههای استراتژیك یا پایگاههای نظامی ایالات متحده در این کشورها روی داد . از سوی دیگر ، مبارزه‌ی دهقانان بخاطر حقوق دموکراتیك ، برعلیه قوانین ارتجاعی ، نظیر قانونی پیرامون "ایمنی اجتماعی" در بلیوی ، ماده‌ی قانونی شماره‌ی ۵ در برزیل ، قانون شماره‌ی ۵۰۴ در اکوادر ، وغیره ، که هر گونه مخالفت‌ورزی از جانب توده‌ها را منع‌کرده و آنانرا به گردن نهادن به سلطه‌ی سرمایه‌دار و زمیندار وادار میکنند ، جریان دارد .

جنبش دهقانی در آمریکای لاتین علیرغم رشد خود گرفتار ثمرات وخیم فعالیت‌خائنانه‌ی رویزیونیست‌های معاصر نیز میباشد ، که همانطور که در جنبش کارگری میکنند ، در پی فریب توده‌ها بوده ، آنانرا ترغیب میکنند تا برای رهائی خویش بعنوان ارمغانی از قبل تکامل اجتماعی ، ارمغانی از قبل "انقلاب اقتصادی" که گویا در این کشورها جریان دارد ، انتظار بکشند . رویزیونیست‌ها بسخنگویان تئوری‌های بورژوائی ارتجاعی "معجزه‌ی اقتصادی" ، "ثبات اقتصادی" ، "بازآفرینی اجتماعی" ، "هماهنگی اجتماعی" ، یا "وفاداری در برابر مشروطه و قوانین" وغیره وغیره ، تبدیل شده‌اند . هدف آنها روشن است : گمراه کردن توده‌ها ، منحرف گردانیدنشان از مبارزه و حفظ آنان در تحت انقیاد همیشگی .

لیکن ، علیرغم تلاشهای رویزیونیست‌ها ، علیرغم ترور و قهر دیکتاتوری ، مبارزه‌ی دهقانان آمریکای لاتین در حال پیشرفت بوده ، و این مؤید آنست که با مبارزه‌ی قاطعانه جهت کسب زمین ، آزادی و نان به رهائی‌خویش نائل خواهند گشت . دهقانان مبارزه‌ی خویش را با جنبش توده‌های زحمتکش شهر ، با رهبری طبقه‌ی کارگر و احزاب مارکسیست ـ لنینیست ، که هرچه بیشتر بعنوان نیروی انقلابی رهبری کننده‌ی عمده‌ی رهائی توده‌های وسیع زحمتکش قدم پیش میگذارند ، از نزدیك پیوند داده‌اند .

(از "زری پوپولیت" ارگان حزب کار آلبانی ـ آمده در "آلبانی امروز" ، شماره‌ی ۱ ، سال ۱۹۷۶)

ایرانیگری ۰۰۰

مطلقا روزی شووینیست‌های هار و استعمار پرورده‌ی پهلوی را پاسخ شایسته‌ای خواهند داد . ایران آزاد آینده ، ایرانی که بر پشته‌ای از استخوان‌های خردشده‌ی سودمداران حکومت کنونی ساخته شود ، ایرانی که در آن همه‌ی خلقهای ایران برابرانه و برادرانه به ساختمان میهن خود آنطور که خود میخواهند برخاسته و از جمله به زبان‌های یکدیگر مشترکا افتخار کنند و متحدا به پرورش و رواج گردانیدن همه‌ی زبانها و فرهنگ های ایرانی کوشند ـ بکوری چشم فاشیست‌ها و کارگزاران استعمار نو ـ مطلقا بر پا خواهد شد .

خاندان اشرار پهلوی ۰۰۰

دهند؟ این جنایت‌های تبهکارانه در حق پناهندگان سیاسی ایران ، که در یکسو چوبه‌ی تیر رژیم قداره بند محمدرضاشاهی را در جلوی خویش می‌بینند و در سوی دیگر با پیگرد پلیسی و زندان و آزار و حتی خطر نابودی توسط مأموران دولت شوروی روبرو هستند ، برای خشنود گردانیدن کیست؟ آیا برای رویزیونیستهای شوروی که بدروغ تظاهر به دوستی با خلق ایران میکنند ، همدستی با دشمنان خلق ایران و رگلام بنفع دارودسته‌ی فاشیستی پهلوی در بازار سیاست‌جهانی کافی نبود که در کشور خود نیز بجان پناهندگان سیاسی ، که تحت پیگرد دژخیمان پهلوی هستند ، افتاده‌اند و پشت پا زدن به اصول انترناسیونالیستی دوران استالین کبیر به کنار ، حتی مواد اعلامیه‌ی حقوق بشر را نیز در مورد آنان رعایت نکرده‌اند؟ این هماهنگی تبهکارانه با شکنجه‌گران و جلادان ایران محمدرضاشاهی را چه پاسخی توان داد؟ این جنایت‌ها جز آنکه حس انتقام بازگشت‌ناپذیری را در توده‌های میهن ما برانگیزد نتیجه‌ای نخواهد داد ، و روزی خلق ایران تاوان جرائمی را که اخلاف ماسك او تزاریسم در حق هم میهنان ما مرتکب شده‌اند ، طلب خواهد کرد .

انقلاب مشروطه‌ی ایران درس بزرگی را به مردم ما داده است ، و اینبار که برای برانداختن نظام سلطنتی پوسیده وغدار ایرانی برخیزند چون گذشته در برابر سلاخان تزاری ، که برای خفه کردن آزادی و نجات محمدعلی‌شاه و دودمان ننگینش علیه انقلاب ایران لشکر کشیدند و آزادیخواهان ایران را بدار آویختند ، آرام نخواهند نشست . اینبار نیك میدانند که در پس اولین پیروزی انقلاب با چه نیروهائی روبرو هستند ، نیروهائی که امروز همراه با ارتجاع سفاك محمدرضاشاهی آزادیخواهان ایران را زیر پیگرد قرار میدهند و فردا برای نجات همین ارتجاع بقصد حلق‌آویز کردن آزادیخواهان به تبریز لشکر خواهند فرستاد . و اما اینبار مردم ما آرام نخواهند نشست .

ـ دنباله دارد

سرنگون باد رژیم پهلوی ، رژیم ملاکان و دلالان امپریالیسم

www.iran-archive.com

نقدی بر رساله
"تحلیلی از خط مشی سیاسی حزب تودهٔ ایران"

مقالهٔ حاضر بررسی "تحلیلی از خط مشی سیاسی حزب تودهٔ ایران" است که همراه جواب قاسمی برسالهٔ نامبرده بعنوان جلد دوم "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران" بوسیلهٔ بنگاه انتشارات مزدك منتشر شده است.

رسالهٔ نامبرده از کلیهٔ قضاوتها و اظهارنظرها و انتقاداتی که از دیدگاههای مختلف دربارهٔ حزب توده میان سالهای ۳۲ ـ ۱۳۲۰ شده است، اگر مهمترین آنها نباشد بیشك یکی از مهمترین است. نویسندهٔ رساله بحث خود را عمدة به مسائل سازمانی اختصاص داده و طی آن کوشیده است حزب توده را از درون و از لحاظ ترکیب طبقاتی اعضاء، پایهٔ ایدئولوژیك سازمان حزب و مبارزات درون حزبی از دید مارکسیستی ـ لنینیستی مورد تجزیه و تحلیل انتقادی قرار دهد. موضوع مبارزات درون حزبی که خود ناشی از ترکیب طبقاتی حزب و جریان مبارزهٔ ایدئولوژیك در حزب ـ خاصه در میان کادرهای بالا ـ میباشد در حقیقت قلب و مغز رساله را تشکیل میدهد. اینکه نویسندهٔ رساله یك فرد مارکسیست ـ لنینیست است که تحولات سیاسی خود را در دوران دوازده سالهٔ فعالیت حزب توده در ایران گذرانیده است خودش اهمیت خاص از نظر پژوهندگان تاریخ جنبش کمونیستی و توده‌ای ایران به رساله می‌بخشد. احتمالا او ادامهٔ جریان انتقادی ـ اصلاحی سالهای ٢٦ ـ ۲۵ میباشد که از درون حزب سرچشمه گرفته بود ولی سرانجام به خروج نمایندگان برجستهٔ آن جریان از حزب خاتمه یافت.

قضاوت کلی و قاطعانه‌ای که رساله دربارهٔ حزب توده و جریان مبارزات درونی حزب نموده است همهٔ مارکسیست ـ لنینیست های ایرانی را به برخورد جدی و اندیشیده‌ای میخواند. نویسندهٔ رساله در تحلیل و انتقاد حزب توده از لحاظ سازمانی کوشش مجدانه‌ای بکار برده و علاوه بر ارائه کردن معیارهای مارکسیستی ـ لنینیستی برای ساختمان حزب، تحلیل زنده‌ای از مشی سازمانی حزب توده بویژه در سالهای ۳۲ ـ ۱۳۲۰ نموده و از این راه گنجینهٔ دانش پژوهندگان و آموزندگان را افزوده میسازد. و نیز شیوهٔ اپورتونیستی خاص رهبران حزب توده را بنحوی گویا و کوبنده باز نموده که این خود درس با ارزشی از شیوهٔ مارکسیستی ـ لنینیستی مبارزه با اپورتونیسم میباشد.

از طرف دیگر حکم کلی که دربارهٔ حزب توده از کنگرهٔ دوم (سال ۱۳۲۷) به بعد نموده آنرا به حزبی که پس از خروج عناصر پیشرو و انقلابی خصلت اپورتونیستی و ارتجاعی بر آن چیره گشته، تعریف نموده است باید خوانندهٔ مارکسیست ـ لنینیست را بکاوش و پژوهش هرچه مجدانه‌تر برانگیزد. زیرا در اینجا مسائل مهمی در ورای قضاوت دربارهٔ حزب توده خفته است. از کنگرهٔ بیستم ببعد که کمیتهٔ مرکزی حزب توده (که در حقیقت به بازماندهٔ بیجانی از حزب تودهٔ مورد بحث بدل گردیده است) بخدمت رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال ـ امپریالیسم شوروی درآمد، همّ مارکسیست ـ لنینیست ها مصروف بر این شده است که از راه مبارزهٔ پی‌گیر ایدئولوژیك و طرد کمیتهٔ مرکزی از جنبش کمونیستی و پرولتاری ایران، طبقهٔ کارگر ایران را در خیز بعدی خود از دام تزویر رویزیونیسم برهانند و این کوشش هنوز ادامه دارد. البته رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم هم از کوشش خود برای راه یافتن بنهضت کمونیستی ایران بخاطر گمراه ساختنش بازنایستاده‌اند و باز نخواهند ایستاد. بنابراین تا این تابلوی کمیتهٔ مرکزی بی‌حزب برافراشته است و تا وقتی که امکان می‌یابد صدای خود را در کنف حمایت سوسیال امپریالیست ها بگوشهای مردم و روشنفکران و کارگران ایران فروخواند، مبارزهٔ ایدئولوژیك برای طرد و انفراد کامل آن همچنان باید ادامه یابد.

خطری که مارکسیست ـ لنینیست ها را بلغزش تهدید میکند در همین جاست: خطر نفی نهضت کارگری ایران در زیر پرچم حزب توده طی سالهای ۳۲ ـ ۱۳۲۰؛ خطر بدور ریختن و یا اصلا نجستن دست‌آوردهای جنبش کارگری ایران و نفی جنبش کمونیستی ایران در ازاء نفی اپورتونیسم و رویزیونیسم حزب توده؛ و نیز خطر جا افتادن این تز نادرست که اگر حزب تودهٔ ایران هیچگاه حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر ایران نبوده است (که نبوده است) بنابراین شرایط عینی برای تشکیل چنین حزبی بعلل تاریخی موجود نبوده است (نویسندهٔ "تحلیلی از خط مشی..." عکس این را معتقد است ولی حکم کلی و اساسی تز او با اعتقادش نمیسازد)؛ و خطر معرفی شدن بورژوازی ملی بعنوان نیروی واقعا ضد امپریالیستی و بنابراین انقلابی (این نتیجه گیری در تز نویسنده بآسانی دیده میشود و نتیجهٔ دوچیز میباشد: حکم ناصحیح براینکه حزب توده از سال ۲۷ ـ درست هنگامی که جبههٔ ملی پا بمیدان سیاست گذاشت ـ آخرین بقایای انقلابی و شرقی خود را از دست داد. دوم: انقلابی و ضد امپریالیستی خواندن بورژوازی ملی که مظهر آن دکتر مصدق بود بدون کمترین اشاره‌ای به مشی ضد شوروی جبههٔ ملی، بسازشکاری آنها در امر نفت و بدفاع و طرفداری آنها از امپریالیسم آمریکا بموازات تبلیغات و سیاست مستمر ضد شوروی و بالاخره با پوشانیدن چهرهٔ ضدکارگری جبههٔ ملی از راه مقابله دادن آن با اپورتونیسم حزب توده در امر نفت و نسبت بدکتر مصدق). تحلیل انتقادی از خط مشی و جهان بینی حزب توده را میتوان چنان انجام داد که مستلزم هیچیك از این خطاهای فاحش نشود. این کار باید انجام بشود و خواهد شد.

مبنای کار نویسنده بر این پایه است که حزب توده از آغاز سازمانی دموکراتیك و توده‌ای متشکل از کارگران و قشرهای خرده بورژوازی (دهقانان، پیشه وران، روشنفکران آزادیخواه) با برنامه‌ای اصلاح طلبانه بوده است. درست است. نویسنده به تفصیل و با روشنی نشان میدهد که بنیانگزاران حزب توده در تعریف طبقه، طبقهٔ کارگر را با قشرهای مختلف خرده بورژوازی آمیخته همه را بنام اینکه صاحب وسایل تولید بزرگ نیستند، یا منافع آنها باهم مشترك است، یا تضاد منافع میان آنها لاینحل و خصمانه نمی‌باشد، در یك طبقه جای میدهد، و خود باستناد آثار معتبر مارکسیستی وجوه تمایز میان طبقهٔ کارگر و قشرهای خرده بورژوازی را بازمینماید و نشان میدهد که طبقهٔ کارگر انقلابی باید این وجوه تمایز را هرچه واضح تر ببیند تا بتواند در عرصهٔ سیاست استقلال و اصالت پرولتری خود را نگهدارد و با دیدن این وجوه تمایز، از یکسو حزب مختص به طبقهٔ خود را ساخته و پرداخته کند و از سوی دیگر بتواند با همهٔ طبقات انقلابی بشکل جبههٔ متحد وحدت نماید...

ولی او در توصیف و شناساندن خرده بورژوازی و مطابقت دادن این شناسائی بر خرده بورژوازی ایران، که خود بر خصلت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی آن آگاه میباشد، دچار خطا میشود.

آنجا که رهبران حزب توده را مخاطب ساخته میگوید:

"در مورد رابطه "پرولتاریا" با بورژوازی ملی روش شما برعکس بود یعنی فقط تضاد و وجه اختلاف آنها را میدیدید، بروی آن انگشت میگذاشتید و بخصوص بزرگش میکردید بطوری که حتی وجه اشتراك مشروط و نسبی آنها را در برابر امپریالیسم و فئودالیسم نفی میکردید و این چیزی جز انعکاس منافع طبقاتی خرده بورژوازی شما ـ آن قشر اجتماعی که دائما در معرض رقابت با بورژوازی بزرگ و متوسط است و از طرف آن تهدید میشود و بنابراین بطور طبیعی بمبارزه با آن کشیده میشود ـ نبود. انعکاس همان منافعی بود که خرده بورژوازی را وامیدارد که بنا بر ضعف و تزلزل ذاتی خود برای مبارزه با رقیب (بورژوازی ـ متوسط ـ بزرگ) بیك قدرت نیرومند اجتماعی که همانا پرولتاریاست تکیه کند، رنگ آنرا بخود بگیرد، محتوی نظریات و مقاصد خود را در پوششی از منافع پرولتاریا پنهان سازد و اگر نتوانست از آن بعنوان سپاه استفاده کند آنرا بدنبال خود بکشد. و حتی در مواقع ناچاری دست بدامان ارتجاع بشود، با آن کنار بیاید و سازش کند، تنها باین دلیل ساده که نمیخواهد از بین برود، میخواهد خود را حفظ کند و سرپا نگهدارد و حال آنکه پیشرفت صنعت و تولید بطور طبیعی او را پایمال میسازد." (ص ۱٦ ـ ۱۵ "بحث دربارهٔ حزب")

نویسندهٔ رساله در پاراگراف بالا بجای تحلیل طبقات جامعهٔ ایران، و در آن زمینه از قشرهای خرده بورژوازی آن، تصویری از خرده بورژوازی "بطور کلی" ارائه میدهد و رابطه‌ای میان این طبقه از یکسو و "بورژوازی بزرگ و متوسط" و پرولتاریا در دو سوی آن ترسیم میکند که با واقعیات ایران نیمه مستعمره و نیمه فئودالی ـ چه در آن زمان و چه در زمان حاضر ـ هیچ راست در نمی‌آید:

او تضاد مورد ادعای خود را ناشی از این میداند که خرده بورژوازی ایران بر اثر "پیشرفت صنعت و تولید" رو بنابودی میرود، و چون پیشرفت مذکور به مباشرت "بورژوازی بزرگ و متوسط" در جریان است، اینست که دشمن عمدهٔ خرده بورژوازی ایران ـ که رهبری حزب توده نماینداش میباشد ـ بورژوازی بزرگ و متوسط است. بعلاوه، "پیشرفت صنعت و تولید" در کشور عقب مانده‌ای چون ایران خواه ناخواه جریانی مترقی میباشد. ازاین رو تشبثات خرده بورژوائی رهبری حزب توده در معارضه باآن جریان، نمیتواند که ارتجاعی نباشد. آیا این را میتوان بجای تحلیل طبقاتی جامعهٔ ایران پذیرفت؟

خرده بورژوازی ایران در آن هنگام مرکب از گروههای زیر بودند:

۱ـ دهقانان ـ و اینان خواهان برافتادن ستم و استثمار فئودالی و تملك زمین بدست زمینکاران بودند و از این رو با فئودالیسم و آن بخش از سرمایه‌داری تجاری و رباخوار ملی که از راه پیوستن بمالکان بزرگ در تملك زمین و معاملات انحصاری و رباخواری دهقانان را استثمار مینمودند تضاد منافع میداشتند. عملیات اقتصادی بورژوازی مذکور را نمیتوان "پیشرفت صنعت و تولید" نامید. پیشرفت صنعت و تولید در آن مرحله از تاریخ ایران و جهان که خواه ناخواه سرمایه‌داری آزاد را بقول لنین بخالص‌ترین شکل خود موقتة بصحنهٔ اقتصاد ایران خواستی آورد تنها بر اثر مبارزهٔ انقلابی توده‌ها برای دموکراسی و درهم شکستن انحصارات مالی، تجاری و صنعتی ممکن توانستی گشت.

۲ـ پیشه وران و صنعتگران دستی ـ چیزی که مایهٔ فقر و فشار و ورشکستگی اینان میشد نه پیشرفت صنعت و تولید، بلکه محدودیت بازار بر اثر فقر عمومی دهقانان در نتیجهٔ استثمار فئودالها و سرمایه‌داران تجاری و رباخوار و سرمایه‌داری بوروکرات (انحصار قند، توتون، ابریشم) بود، و نیز بعلت سیاست بازرگانی امپریالیستی که دولت‌های دست نشانده مجری آن بودند و با ریختن مصنوعات ارزان خارجی ببازارهای ایران، اینان را بورشکستگی محکوم میکردند. هرآینه پیشرفت صنعت و تولید که در این مرحله از تاریخ ایران تنها بر اثر انقلاب دموکراتیك و دموکراسی توده‌ای صورت خواستی گرفت، به بهبود کار و زندگی این قشر کمك خواستی کرد، بدون اینکه آنها را بورشکستگی بکشاند.

۳ـ روشنفکران ـ پیشرفت صنعت و تولید بویژه موجب بهروزی این قشر از کارگران فکری خواستی شد، و آنها را از پشت میز نشینی و پرداختن بکارهای بی‌معنی با مزد اندك و وابستگی به سرنشینان بوروکرات هیأت حاکمه رها خواستی کرد.

شاید نویسندهٔ رساله هنگامی که تضاد مورد نظر خود را ترسیم مینود سرمایه‌داران سوداگر و کارخانه داران اصفهان را بعنوان بورژوازی بزرگ و متوسط در نظر داشت. در این باره توضیح مختصر تاریخی ضرورت دارد:

سوداگران بزرگ ایران: بعد از شهریور ۱۳۲۰ بسا سوء استفاده از فروریختن "نظم" رضاشاهی بهمدستی با امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی و مأموران عالیرتبهٔ دولت به عامل مهمی در آشفتگی اقتصادی ایران تبدیل گشته بودند؛ اینها بودند که با احتکار سنگدلانهٔ مواد اولیهٔ زندگی قشرهای زحمتکش را در گرسنگی، برهنگی، سرمایه و بیماری نگهمیداشتند تا جیبهای خود را انباشته سازند و تمام این عملیات را در قلمرو مبادله مرتکب میشدند. این چه نوع "پیشرفت صنعت و تولید" است که دشمنی با آن خصلت ارتجاعی داشته باشد؟ ناگفته نباید گذاشت که در آشفتگی اقتصادی ـ خاصه آشفتگی مالی و تجاری ـ بعد از شهریور عدهٔ زیادی از سوداگران هم در جریان واریز محاسبات و دست بدست شدن کالا ورشکست شدند، ولی احتکار مجرمانه و رشوه و ارتشاء بخاطر سود شخصی زمینهٔ پر رنگ و برجستهٔ این دوره از تاریخ ایران است و بورژوازی بزرگ سوداگر بازیگر عمده و مرکزی آن بود.

همین امر بود که پردهٔ دودی برای قوام السلطنهٔ خائن و باند میلسپو فراهم کرد تا دست اندازی امپریالیسم آمریکا را در امور مالی، تجاری و اداری ایران با ماسك اصلاحگری بپوشانند و چنین وانمود کنند که گوئی برای مبارزه با احتکار و دزدی و سامان دادن بامور کشور کار میکنند. آزادیخواهان ایران، منجمله محافل دست‌چپی مدتها مانند دیگران فریب خورده از میلسپو حمایت کردند؛ ولی بالاخره بماهیت عملیاتش آگاه گشته انتقاد و مخالفت علیه باند میلسپو را آغاز نمودند. در این هنگام جالب اینست که همان باند کثیف و فاسد معروف بانگلیسی که بدور سید ضیاءالدین گرد آمده بودند و در ابتدا با میلسپو و قوام مبارزه کرده بودند، اینبار بمباشرت ساعد معروف بحمایت این عامل استعمار برخاستند (سال ۱۳۲۳).

کارخانه‌داران اصفهان: اینها که از تشکل صنفی و سیاسی کارگران اصفهان برهبری حزب توده و پیروزی نسبی آنها در انتخاب تقی فداکار بنمایندگی مجلس ترسیده و خشمگین بودند بهمدستی نشاندارترین عمال هیأت حاکمه بمباشرت ساعد و باند سید ضیاءالدین و خانهای عشایر بختیاری و کنسول انگلیس هجوم طرح شده‌ای علیه کارگران پابپای تبلیغات علیه اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده بکار برده، بواسطهٔ آشتی‌طلبی و آرامش خواهی بزدلانهٔ حزب توده توانستند یکسال (از فروردین ۱۳۲۲) اصفهان را در تاریکی خفقان فروبرند. آیا این عملیات متحد بخاطر "پیشرفت صنعت و تولید" صورت میگرفت که خرده بورژواهای حزب توده را تهدید نموده به مقابله برانگیزاند؟

از بحث گذشته میتوان دید که انتزاع نمودن تحولات سازمانی حزب توده از زمینهٔ تاریخی و اجتماعی خود چگونه موجب خطای فاحش در تعبیر اپورتونیسم حزب توده میگردد. این بمنزلهٔ کشتن بیمار برای درمان کردن بیماری میباشد. بیماری همان اپورتونیسم مزمن و مستمر حزب توده است؛ آن بیمار که باید درمان شود و از بیماری رها گردد تا راه خود را با تن و ذهنی درست و نیرومند وآزموده بپیماید جنبش کمونیستی ایران و تاریخ پرشکوه نهضت توده‌ای و دموکراتیك ایرانست. حزب توده در دوران حیات

بقیه در صفحه ۲

دزدخانه‌ای
بنام "شرکت ملی نفت"

"خدمات" پزشکی شرکت نفت

همانطور که میدانید از سال ۱۳۳۳ (۱۹۵٤) ببعد خدمات غیرفنی بعهدهٔ شرکت ملی نفت ایران گذاشته شد، ازجمله خدمات پزشکی. در مناطق نفت‌خیز ۳ بیمارستان وجود دارد که یکی در آبادان، دیگری در مسجد سلیمان و نیز یکی هم در تهران قرار دارد. در مناطقی مانند آغاجاری، گچساران، اهواز و خارك جائی بنام بیمارستان وجود ندارد بلکه درمانگاه شرکت نفت موجود است. البته مانند باشگاهها و مناطق مسکونی درمانگاهها نیز بعضی "متعلق" به کارگران و بعضی دیگر "در خدمت" کارمندان است.

به درمانگاهها و بیمارستانها دستور داده شده که پزشکان فقط داروهائی را که درمانگاه در اختیار دارد تجویز کنند و این داروها هم بقدری محدودند که دیگر دربان دم در نیز هر بیماری که داخل بیمارستان یا درمانگاه میشود حدس میزند که چه داروئی به او داده خواهد شد. برخی پزشکان کاردان از این محدودیت شدیدا ناراحت هستند، بویژه آنکه پزشکان دستور دارند که از مقدار داروی موجود نیز بکاهند. مسئلهٔ دیگر اینکه پزشکان مجبورند دهها بیمار را در روز ببینند و طبعا وجدان پاره‌ای از ایشان (البته آنهائی‌که وجدانی دارند چه تعدادی از آنسان عضو رسمی ساواك هستند و جیره خوار دعاگوی رژیم درآمده‌اند) قبول نمیکند که بیمار را سرسری معاینه کرده، دست بسر کنند. در بیمارستانها نیز محل بستری شدن بیماران کارگر از بیماران کارمند جداست و کارگران از تسهیلات پست‌تری برخوردارند و سعی دارند که آنها را زودتر بسر کارشان بفرستند و چه بسا کسانی را سر کار فرستاده‌اند که روز بعد در سر کار مرده‌اند. از جمله کارگری بنام داج، که کارگر پخش نامه و غیره در مسجد سلیمان بود و بعلت سکتهٔ قلبی در بیمارستان بستری شد (در اثر کهولت و فرسودگی) ولی سعی‌شد زود او را سر کار بازگردانند. کارگر نامبرده فردایش پس از کار سکته کرد و مرد و چندین سر عائله او بی‌سرپرست ماندند. تعداد زیادی از کارگران وکارمندان جز بعلت تجویز داروی اشتباه وغیره نیز در شرف مرگ قرار گرفته درگذشتند. همچنین در زیر عمل سلاخی‌های زیادی روی بدن بیماران صورت میگیرد. چندسال پیش کارگری رفته بود پشت در منزل یکی از پزشکان و همینطور به در خانه پزشك مزبور میکوفت و فحش میگفت، چون یکی از اعضای خانوادهٔ کارگر بعلت همینگونه سهل‌انگاریهای پزشك مرده بود.

در دو سال گذشته تعداد زیادی از پزشکان مجرب که در درون شرکت کار میکردند بعلت پائین بودن سطح حقوق نامه‌های متعددی به اقبال نوشتند که همگی بدست فراموشی سپرده شد؛ لذا بتدریج استعفای پزشکان شروع‌شد و تعدادی بجاهای دیگر رفتند. البته شرکت تا آنجا که در توانائیش بود سعی‌میکرد که با جاهای دیگر تماس بگیرد که باینها کار ندهند. در ضمن تعداد زیادی پزشکان و پرستاران هندی و پاکستانی به ایران وارد کردند که در شرکت نفت کار کنند، کهالبته تعداد زیادی از آنها جوان و بی‌تجربه بودند و بزرگتر از همه زبان فارسی نمی‌دانستند و کارگر شرکت نفت چگونه بیماری خود را برای دکتر هندی شرح دهد.

همین محیط پزشکی که برای شرکتی‌ها وجود دارد برای اهالی محل وجود ندارد. مثلا در مسجد سلیمان، که البته اکنون تخلیه شده، چون مخازن آن خشکیده، هرساله تعدادی براثر عقرب زدگی جان خود را از دست میدهند، زیرا وسیله‌ای وجود ندارد که آنها را به پزشك و دارو برسانند. البته در این شهرها درمانگاهی ازآن شیر و خورشید وجود دارد که باز در مسجد سلیمان در سال گذشته دست دکتر این درمانگاه و یکی از پرستارها رو شد که با کمك یکدیگر هر هفته یك بار چمدانی پر از خون و وسائل دیگر پزشکی راکه باید به بیماران داده میشد بتهران می‌فرستادند و می‌فروختند. خدمات دندانسازی نیز از همین نسوع هست؛ کارگران را که دندان درد میگیرند زحمت پر کردن دندان آنها را بخود نداده آنرا میکشند.

مسلما این شرایط برای کارمندان خارجی و یا اعضای عالی‌رتبهٔ شرکت چنین نیست، چون حتی دکتر بمنزل آنها میرود و هر موقع به درمانگاهها بروند فورا دکتر را می‌بینند.

ناامنی محیط کار برای کارگران

در اثر دلسوز نبودن رؤسای شرکت هرساله چندین کارگر در محیط کار یا مناطق نفتی کشته یا مجروح میشوند. در حدود چهار سال پیش بود که هنگامیکه مشغول حفاری چاه گازی در مسجد سلیمان بودند چاه منفجر شد و بر اثر آن چندین کارگر ایرانی بسختی مجروح گردید. از حوادث دیگر منفجر شدن لوله‌ای در برسیاه در چند ده کیلومتری مسجد سلیمان بود که هنگام جوشکاری لوله، چون گاز در درون آن وجود داشت، منفجر شد و چندین کارگر کشته و شخص دیگری که کارمند منطقه بود بنام پرویزی نیز کشته شد. کارگران همگی کنتراتی بودند و بعضی چندین ساعت پس از حادثه زنده بوده‌اند، ولی بعلت نبودن وسیله برای رساندن آنها به بیمارستان مردند. یکی ازآنها حتی لباسهایش را که آتش گرفته بود درآورده بود و با بدن سوخته خود را بیکی از دهکده‌های اطراف رسانیده بود و پتوئی بدور خود پیچیده بود و چند بیس ده کیلومتر برای یافتن امداد آمده بود که بالاخره جان سپرد. تعدادی آمبولانس ساعتها پس از حادثه به محل فرستادند که چندتای آنها بعلت فرسودگی در راه معطل شدند و جز استخوانهای سوخته‌ی کارگران چیز دیگری نیاوردند، و قضیه را هم ماست مالی کردند. حادثه‌ی دیگر ریختن سیمان یکی از چاههای گچساران بر روی کارگری بود که وی را در زیر سیمان مدفون کرد.

ناامنی منازل کارگران نیز از این بهتر نیست. بسیار اتفاق افتاده که بر اثر بارندگی زیاد اطاق خانه‌ی آنها فروریخته یا آب خانه‌ی آنها را گرفته و دو تکه وسائل زندگی آنها را آب برده (حوادث اهواز) ویا بر اثر فرسوده شدن سیمهای برق آتش سوزی ایجادشده. جدیدا بعلت برداشت نفت بمقدار زیاد از مخزن مسجد سلیمان و خالی‌شدن آن زلزلهای شدیدی پشت سر هم در مسجد سلیمان رخ میدهد که مردم را مرعوب کرده؛ مخصوصا اینکه چاههای خشك شده و بسته شده پر از گاز سمی باقی‌مانده و شیرهای چاهها نیز پوسیده است و برای همین، اگر یکی از این چاهها در اثر زلزله از کنترل خارج شود تمام سکنه‌ی مسجد سلیمان خواهند مرد.

طرحهائی در مورد کارگران

در مورد کارگران برنامه‌های ارتجاعی بسیاری توسط شرکت به مرحله‌ی اجراء گذارده شده. بعد از قرارداد ۱۹۵٤ کنسرسیوم برای فرار از برخورد مستقیم با کارگران مسئولیت تمام استخدام وغیره را بعهده‌ی شرکت ملی نفت ایران گذاشت؛ فقط کنسرسیوم به شرکت ملی نفت دستور میدهد و اصولا به شرکت باصطلاح ملی نامبرده به دیده‌ی پستی مینگرد. شرکت نفت با اخراج کارگران از طرفی و سپردن کارها بدست کنتراتچی از طرف دیگر مسئله‌ی کارگری خود را "حل" کرد. بدین ترتیب که از یکطرف بعلت خودکاری شدن تأسیسات تعدادی از کارگران را با دادن دوماه از حقوق سالیانه‌شان، بازاء هر سالی‌که سابقه‌ی خدمت داشتند، اخراج کرد. مثلا بطور متوسط درآمد دو ماه یك کارگر در حدود ۵۰۰ تومان میشد وحتی با ده سال سابقه ۵هزار تومان باو میدادند که برود، و روشن است‌که کارگر هم قادر نبود با این پول دست بهیچ کاری بزند. از طرف دیگر تعدادی دلال پیدا شدند که شرکت مثلا برای بلنبانی برای هر کارگر مقداری پول به کنتراتچی

بقیه در صفحه ۳

رویدادهای جهان

صحرا ـ شاه به اشغالگران صحرا اسلحه میرساند

(چگونه میهن ما را به پاسگاه امپریالیسم آمریکا تبدیل‌کرده‌اند)

صحرا سرزمینی است در شمال آفریقا که در گذشته در اسارت استعمارگران و فاشیست های اسپانیائی بسرمیبرد و خلق صحرا بارها برای استقلال میهن خود به نبرد برخاست. در ۱۰ مه ۱۹۷۳، با تشکیل جبهه‌ی رهائی‌بخش صحرا (معروف به پلیساریو)، مبارزات استقلال طلبانه‌ی خلق صحرا وارد مرحله‌ی نوینی شد و جنگ برعلیه استعمارگران فاشیست بالا گرفت. اسپانیا که قادر به مقابله نبود و بعلاوه با توجه به تجربه‌ی فضاحت‌بار استعمارچیان پرتقال از اوضاع داخلی کشور نیز در اندیشه و بیم میبود، سال گذشته صحرا را به دو کشور مراکش و موریتانی، که دارای رژیم های عمیقا مرتجع و دست نشانده‌ای هستند، واگذار کرد. بزودی نیروهای اشغالگر این دوکشور از شمال و شرق خاك صحرا را مورد تجاوز قرار دادند، ودرمقابل خلق صحرا برهبری جبهه‌ی پلیساریو نبرد مسلحانه‌ی گسترده‌تری را برعلیه مدعیان جدید اشغالگر سازمان داد. در این میان، دوکشور الجزایر و لیبی بدفاع از استقلال صحرا و پشتیبانی از جبهه‌ی رهائی‌بخش آن برخاسته و قویا خواستار خروج نیروهای اشغالگر مرتجعین مراکش و موریتانیائی‌شدند. جبهه‌ی پلیساریو در ۲۸ فوریه‌ی سال جاری رأسا جمهوری مستقل صحرا را اعلام کرد، و هم اکنون جنگ آزادیبخش برعلیه اشغالگران ادامه دارد.

در این میان، دارودسته‌ی خائن، ژاندارم و تجاوزجوی محمدرضاشاه، که در همه جای دنیا بدفاع و پشتیبانی از سیاه‌ترین نیروهای فاشیست و تجاوزکار برخاسته است، در پی اجرای نقشه‌های امپریالیست های آمریکائی برای لگدمال کردن حقوق ملی مردم صحرا و آزادی و استقلال میهنشان، با نیروهای اشغالگر مزبور وارد همکاری شده و به آنان اسلحه و مهمات رد میکند.

گزارش زیر قطعاتی از یك مقاله، مندرج در روزنامه‌ی آمریکائی "اینترنشنال هرالد تریبون" (۲٤ مه ۱۹۷٦)، زیرعنوان "ایالات متحده نقشه‌ی ایران را برای دادن اسلحه به مراکش از طریق اردن مجاز میدارد"، میباشد، که اثباتگر گفتههای بالاست. مقاله‌ی یادشده در عین حال عمق وابستگی دولت دست نشانده‌ی ایران را به امپریالیسم جنایتکار آمریکا نشان میدهد. قطعات مورد نظر مقاله، که نیازی به شرح و تفسیر ندارند، چنین‌اند:

"بنا بر وزارت کشور و مأموران پنتاگون، ایالات متحده نقشه‌ای را مبنی بر اینکه ایران با استفاده از اردن بعنوان یك نقطه‌ی انتقالی‌به مراکش هواپیما و توپ برساند، تصویب کرده است.

"... مأموران گفتند که این نقل و انتقال بمنظور بهبود موقعیت نظامی مراکش در برابر الجزایر، که بسبب بی‌میلی نیروی هوائی اردن بشرکت دادن جنگنده‌های اف ـ ۵ ای خود در مخاطره بسر میبرد، طرح ریزی شده است.

"شاه ایران، که بعنوان طراح اصلی نقشه‌ی (مزبور) توصیف‌شده است، بنا باطلاع، نمیخواست سلاح ها را مستقیما به مراکش برساند. گفته میشود که وی احساس کرده است‌که منطقه‌ی (مزبور) خارج از دایره‌ی نفوذ اوست.

"توانائی شاه محمدرضا پهلوی برای دادن ۲٦ هواپیما، ۳٦ تفنگ بی‌لگد ۱۰٦ ـ ام‌ام و ۱٦ هویتزر ۱۵۵ ـ ام‌ام ـ که بیش از ۱۰ میلیون دلار ارزش دارد ـ دامنه‌ی قدرت نظامی ایران و خواست شاه را به داد و ستد کردن بروی آن نشان میدهد.

"نقشی‌که ایالات متحده در این نقشه ایفاء میکند نشان میدهد که (ایالات متحده) در انتقال آرامانه‌ی مقادیر قابل توجه جنگ افزار به اطراف دنیا هنوز یك جایگاه محوری را اشغال میکند.

"...

"درباره‌ی این نقل و انتقالات به کمیته‌های کنگره(ی آمریکا) بنا به قرار قانون، اطلاع داده شده، و هیچ اعتراضی برنخاست. این منعکس کننده‌ی میل و رغبت ادامه داری بود برای کمك به حسین دوم پادشاه مراکش، که از منافع ایالات متحده پشتیبانی کرده است.

"مراکش یك خریدار عمده‌ی اسلحه‌ی آمریکا در سالهای اخیر بوده است ـ تقریبا ۳۰۰ میلیون دلار در ۱۹۷۵، تخمینا ۱۷۵ میلیون دلار برای امسال، و انتظار میرود ۱۵۰ میلیون دلار برای سال آینده. ... ایالات متحده دارای تسهیلات اطلاعاتی و مخابراتی متعددی در مراکش است.

"در طی پنج ساله‌ی گذشته، ایران جهت مدرنیزه کردن نیروهای مسلح خود میلیاردها دلار اسلحه و تجهیزات مخابراتی از ایالات متحده خریداری کرده است. طبق قانون ایالات متحده، که در قراردادهای فروش قید شده است، خریدار اصلی قبل از آنکه بتواند به ملت دیگری اسلحه رد کند، باید آنرا به تأیید ایالات متحده برساند.

"ایده‌ی انتقال (اسلحه) به مراکش در ماه مارس، پس از آنکه اسپانیا اداره‌ی صحرای غربی را به مراکش و موریتانیا واگذار کرد، مطرح شد. واگذاری (مزبور) کشمکش را میان مراکش والجزایر موجب گردید. الجزایر فراخواننده‌ی تعیین سرنوشت صحرا توسط خود (خلق صحرا) بود و از شورشیان جبهه‌ی پلیساریو در منطقه پشتیبانی کرد.

"بنا به مأموران دولتی (آمریکا)، شاه و ملك حسین اردن خواستار آن بودند که برای کمك به ملك حسن کاری انجام دهند. "ولی شاه نمیخواست مستقیما دخالت کند"، و بنا بگفته‌ی مأموران (مزبور)، "لذا وی با نقشه‌ی نقل و انتقال (اسلحه) و پشتیبانی حسین (ازآن) نزد ما آمد."

"ایران تا کنون ۲۰ اف ـ ۵ ای‌اس به اردن داده است و افزودن ٦ عدد دیگر و انتقال اینها را، همراه با توپ‌های جنگی، به مراکش از راه اردن پیش نهاده است."

* * *

مبارزه‌ی دهقانان در آمریکای لاتین

ـ مبارزه‌ی توده‌های وسیع دهقانی در آمریکای لاتین خیز میگیرد

در طی سال گذشته مبارزه‌ی دهقانی در آمریکای لاتین هرچه بیشتر گسترده و دامنه دار شد. عملیات مسلحانه، اشغال املاك و زمینهای زمینداران بزرگ، زد و خورد با نیروهای پلیس، تظاهرات های اعتراضی وغیره، بخش‌لاینفکی از زندگی سیاسی در این کشورها، بیانی از مخالفت‌جوئی صمیمانه با سیاست ارتجاعی رژیم های دیکتاتورانه و الیگارشی محلی است. اینها منعکس‌کننده‌ی شکل گیری آگاهی سیاسی و درك هرچه بهتر این واقعیت است‌که راه رهائی از بردگی، از چنگال نظام استثمارگرانه‌ی فئودالیسم و سرمایه داری، از مجرای مبارزه‌ی انقلابی برعلیه کارفرمایان سرمایه‌دار و نیروهای ارتجاع میگذرد. بر دهقانان آمریکای لاتینی روشن است‌که آن باصطلاح اصلاحات ارضی تنها بدرد فریب‌دادن آنان، منحرف‌گردانیدن آنان از مبارزه‌ی قاطعانه‌شان و نگهداشتن آنان در زنجیر بردگی میخورده است. در واقع، اگرچه بیش از یك سده است‌که درباره‌ی اجرای اصلاحات ارضی وعده‌ها داده شده، (لیکن) حتی امروز زمین‌ها در دست‌مشتی فئودالها و ملاکان بزرگ تمرکز یافته است. برای نمونه، در برزیل، ملاکان بزرگ تقریبا ۸۰ درصد تمامی زمینها را صاحبند، در ونزوئلا مالك الرقابهای زمین صاحب ۷۸/۷ درصد تمامی زمینهای زیرکشت هستند، در حالیکه در شیلی ۲ درصد زمینداران مالك ۸۷ درصد زمینها میباشند. در پاراگوئه وضع حتی بدتر است، در آنجا ۹۳/۸۲ در صد زمینهای قابل کشت در تملك مشت ناچیزی از مالکان محلی و

بقیه در صفحه ۱

ایرانی‌گری دروغین

حکومت استبدادی ـ فاشیستی پهلوی به پیروی از شوونیسم ارتجاعی فارس و سیاست مکارانه‌ی استعمار نو، که میکوشد وحدت خلقهای درون کشورهای زیر ستم را با دامن زدن بانواع تبعیضات و تعصبات ملی، دینی، نژادی وغیره برهم زند، هر روز بیشتر بر فشار پلیسی و اقدامات فاشیستی خود برعلیه خلقهای ایران میافزاید. اخیرترین نمونه‌ی آن بخشنامه‌ی اتاق اصناف شهر تبریز است که شرح آنرا از روزنامه‌ی کیهان (۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۵) گرفته آنرا در زیر بچاپ رسانیده‌ایم. مردم آذربایجان که از گفت و نوشت به زبان مادری خود، زبان ترکی آذری، و از رواج دادن فرهنگ غنی خویش، که بخش گرانبهائی از فرهنگ همه‌ی مردم ایران است، منع شده مانده، حالا حتی حق استفاده از واژه‌های آذربایجانی برای سردر محل کار و مغازه‌های خویش را هم ندارند. شوونیست های خائن حاکم و نشریات پلیسی رژیم به پیروی‌از تعابیر شرقشناسان دروغین‌بیگانه که غالبا جیره خوار وزارت امور خارجه‌ی دول استعمارطلب بود مانده، و بشیوه‌ی مکارانه‌ای، فارس را مترادف ایران، فارسی‌گری هجو خود را مترادف ایرانی‌گری و زبان فارسی را که تنها یکی از زبانهای ایرانی است به عنوان زبان ایرانی جازده میکوشند آنرا بزور و بضرب‌شلاق بر بخش کثیری از مردم ایران که به زبانهای دیگری سخن میگویند تحمیل کنند. مترادف قراردادن مصرانه‌ی اصطلاح "غیر فارسی" و "غیر ایرانی" (وبنابراین "غیر قانونی") در بخشنامه‌ی اتاق اصناف تبریز نیز از همین مکر شوونیستی برمیخیزد ـ توگوئی که زبان‌های آذربایجانی، کردی، بلوچی وغیره زبانهای ایرانی، یعنی از زبانهای مردم ایران، نیستند؛ حال آنکه دست‌کم هزار سال و بیشتر است‌که ساکنان این سرزمین بهمه‌ی این زبانها سخن میگفته‌اند و همچنان میگویند. جیره خواران شوونیست رژیم پهلوی در حالیکه در تهران و سایر شهرها زبان واقعا غیرایرانی و تحمیل شده‌ی استعمار چون زبان انگلیسی ـ آنهم گویش آمریکائی آن ـ را به خورد جوانان داده بر سردر مغازهها و اماکن عمومی و در مطبوعات از صدها واژه و اصطلاح نامأنوس آمریکائی که صرفا برای از میان بردن شخصیت ملی خلقهای ایران، تحقیر و خوار سازی تعلقات ملی ایرانیان و تبدیل آنان به برده‌ی طوطی‌ـ زبان استعمار نوی آمریکائی ـ انگلیسی است، استفاده میکنند، از اینکه واژهها و اصطلاحات غیرفارسی زبان آذربایجانی بکار برده شود به کلاه میهن پرستی دروغین، هجو و شیادانه‌شان برمیخورد. آنان زیرعنوان دفاع از فرهنگ فارسی وجا زدن آن بعنوان فرهنگ ایرانی با ادبیات و فرهنگ خلقهای غیرفارس زبان ایران، که بخش مهمی از فرهنگ ملی ایرانیان بوده وحتی بخشی از ادبیات فارسی نیز صرفا ترجمه و برگردانی از سایر ادبیات ایرانی است، عناد میورزند، حال آنکه در مقابل حتی به همان ادب و فرهنگ فارسی هم رحمی نکرده با وارد کردن بنجل‌های ادب و فرهنگ خوار کننده‌ی نواستعماری بویژه آمریکائی به ایران به قلب ماهیت و نابودی آن میکوشند. منظور شوونیست های فارس "آریانژاد" رژیم مزدور پهلوی حتی ایرانیگری بمعنای فارسیگری هم نیست، بلکه آمریکائی‌گری بجای فارسی‌گری است، و از اینرو حساب اینان حتی با حساب ناسیونال ـ شوونیست های معمولی، که ابعاد میهن خویش را از روی محل صدور شناسنامه‌شان اندازه میگیرند، جداست. جیره خواران شوونیست دارودسته‌ی حاکم و دربار پهلوی را اگر کوچکترین تعلق خاطری به کوچکترین جنبه از وجوه ملی ایرانیان میبود اینقدر بدنبال ترویج و تزریق فرهنگ هجو و خوارکننده‌ی وارداتی استعمارگران، بویژه نوع آمریکائیش، درمیان مردم ایران نمیبودند وکثافات و پستی‌های دنیای غرب را بنام "ترقی" و "مدنیت" بخورد جوانان و نوجوانان ما نمیدادند، با تبلیغ و القای حقارت ملی در صدد کشتن روحیه‌ی میهن پرستی و غرور ملی مردم ایران برنمیآمدند و آنجا هم که پای "مفاخر" گذشته در میانست از تعابیر فاشیسم هیتلری برای پیشبرد فاشیسم گندیده‌ی پهلوی سود نمی‌جستند و به نظرات شرقشناسان مزدور بیگانه که قبلا به تصویب بنگاههای استعمارپراکنی کشورهای امپریالیستی رسیده توسل نمی‌جستند.

به دستور اتاق اصناف

استفاده از واژه‌های غیرفارسی در فروشگاههای تبریز ممنوع شد

تبریز ـ خبرنگار کیهان: استفاده از واژه های غیر فارسی و غیرایرانی در نامگذاری‌مغازه‌ها و فروشگاه های تبریز، از طرف اتاق اصناف این شهر، ممنوع شد

اتاق اصناف، طی صدور بخشنامه کتبی‌المعنی به اتحادیه های‌صنفی، دستور داد که‌بازرسان اتحادیه‌ها به محض مشاهده تابلوهایی با این اسامی، آنرا پائین بکشند

دربخشنامه اتاق اصناف تبریز گفته میشود: بطوریکه دیده میشود، پاره‌ای از مغازه داران تبریز اسامی و عناوین غیر ایرانی و غیر فارسی را برای مصرفین فروشگاه های خود انتخاب‌کرده و به سردر مغازه ها و کارگاه‌های خود نوشته و یا الصاق کرده‌اند. در حالی که اسامی و واژه های فارسی مناسبی با کار و شغل هر کس وجود دارد که دلیلی ندارد اسامی و لغات غیر ایرانی رابر سردر مغازه و یا کارگاه افراد ایرانی بنویسند. از این رو اتحادیه های صنفی بایستی در موقع درخواست صدور پروانه کسب این موضوع را رعایت‌کنند. و نیز وسیله بازرسان اتحادیه به کلیه واحد های تابعه سرکشی کنند. چنانچه اسامی و عناوین غیر قانونی و غیر ایرانی مشاهده کنند بلافاصله تابلوی آن واحد را پائین بکشند و بفارسی تبدیل کنند در غیر اینصورت از طریق اتاق اصناف راساً اقدام و پروانه شخص متخلف باطل و جهت تعقیب قانونی به دادگاه نظام صنفی تسلیم خواهد شد.

رژیم خائن و ضد ملی شیفته‌ی فاشیسم پهلوی از بکار برده شدن واژه‌های زیبای آذربایجانی بر سردر مغازه‌ها و اماکن تبریز ناراحت است. برژیم اینان زبان آذری و واژه‌ها و اصطلاحات آن، که بیشتر از یك سوم مردم ایران از روزی که بدنیا میایند باآنها خو گرفته و سخن میگویند، غیر ایرانی است، لیکن زبان وارداتی انگلیسی ـ آنهم با گویش آمریکائی آن ـ و واژه‌ها و اصطلاحات آن که بر سردر تقریبا غالب شرکت‌های بزرگ و بسیاری از مغازه‌ها و اماکن عمومی و خصوصی چسبانده شده و چون فاضل‌آب بهمه‌ی وسائل ارتباط‌جمعی کشور، از روزنامه و رادیو ـ تلویزیون گرفته تا بخشنامه‌ها و کاغذ پراکنی‌های درون شرکت باصطلاح ملی نفت و سایر مؤسسات دولتی و خصوصی راه پیدا کرده، وحتی یك نفر زاده‌ی این سرزمین هم بدانها خو نداشته و سخن نمیگوید، غیرایرانی نیست! منطق فاشیستی رژیم خائن محمدرضاشاهی‌حتی از کله‌ی یاوه سرای ادبای خودپسند و جیره خواری چون فروغی‌ها و سعید نفیسی ها وعلی دشتی‌ها و قماشان هم بیرون نیامده بلکه یکسر در دانشگاههای علوم تزویق استعمار آمریکا و انگلیس تدوین و تنظیم گشته است.

منظور پلیس محمدرضاشاهی و کارشناسان امپریالیست رژیم روشن است. آنان از سمت آذربایجان و از سوی شهر کردآفرین تبریز باز احساس "خطر" میکنند، و بهر وسیله‌ای در صدد انتقام‌کشی قبل از وقوع‌حوادثی که بحالشان ناگوار است میباشند. از یك سو بویژه در همین سالهای اخیر تسلط پلیس بر این شهر افزایش یافته و کار تفتیش و بازرسی و تالانگری را از هر زمان بیشتر رسمیت داده‌اند، و از سوی دیگر میکوشند تا بکمك سلاح زنگ زده‌ی فارسی‌گری شوونیستی وکذائی خویش، در میان خلقهای ایران، و بویژه در میان جوانان، تشتت فکری، و دو دستگی و چند دستگی برانگیزند و با تکیه بر این بازی محیلانه و ویرانگر با خیال راحت برخاستن هر حرکت آزادیخواهانه و انقلابی را از سوی مردم آذربایجان و بویژه از سوی تبریز، قلب تپان ایران و پرچمدار نهضت‌های انقلابی مردم ایران، در دم سرکوب کنند.

مردم ایران بشدت این ستمگریهای فاشیستی و خائنانه‌ی حکومت محمدرضاشاهی را در آذربایجان، که بخشی از حرکت ضدملی و فاشیستی عمومی مزدوران پهلوی است، محکوم میکنند، و

بقیه در صفحه ۳

جنبش نوین کمونیستی را با مبارزات کارگران و دهقانان پیوند دهیم